



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# جاوید الابرار

کتب و رسائل  
الطائف  
بیتنا کتب و رسائل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چاووشی بیداران: گلچینی از چهل سال شعر انقلاب اسلامی

نویسنده:

مصطفی محدثی خراسانی

ناشر چاپی:

موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	چاووشی بیداران: گلچینی از چهل سال شعر انقلاب اسلامی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست
۱۶	مقدمه
۱۸	۱ - احتشامی خسرو
۱۹	۲ - اخلاقی زکریا
۲۰	۳ - اسرافیلی حسین
۲۱	۴ - اسماعیلی رضا
۲۴	۵ - اکرامی فر محمود
۲۵	۶ - امیری اسفندقه مرتضی
۲۹	۷ - امیری وحید
۳۲	۸ - امین پور قیصر
۳۴	۹ - امینی اسماعیل
۳۵	۱۰ - اوستا مهرداد
۴۴	۱۱ - باقری ساعد
۴۶	۱۲ - باقری عباس
۵۶	۱۳ - بهمنی محمد علی
۵۸	۱۴ - بیابانکی سعید
۶۱	۱۵ - بیگی حبیب آبادی پرویز
۶۳	۱۶ - ترکی محمد رضا
۶۶	۱۷ - جعفریان محمد حسین
۸۰	۱۸ - حسن زاده لیله کوهی محسن

- ۱۹ - حسینی سید ابوالقاسم ..... ۸۱
- ۲۰ - حسینی سیدحسن ..... ۸۲
- ۲۱ - حسینی سید عبدالله ..... ۸۶
- ۲۲ - راکعی فاطمه ..... ۸۷
- ۲۳ - رحمانی صادق (محمد صادق رحمانیان) ..... ۸۸
- ۲۴ - زارعی احمد ..... ۹۰
- ۲۵ - سیزواری حمید ..... ۱۰۱
- ۲۶ - سپاهی علیرضا ..... ۱۰۹
- ۲۷ - سعیدی کیاسری هادی ..... ۱۱۱
- ۲۸ - سیار محمد مهدی ..... ۱۱۲
- ۲۹ - طهماسبی قادر ..... ۱۱۷
- ۳۰ - عبدالملکیان محمدرضا ..... ۱۲۰
- ۳۱ - عرفان پور میلاد ..... ۱۲۷
- ۳۲ - عزیزی احمد ..... ۱۳۰
- ۳۳ - علا افشین ..... ۱۴۶
- ۳۴ - علی پور مصطفی ..... ۱۴۹
- ۳۵ - فیض ناصر ..... ۱۵۰
- ۳۶ - قزوہ علیرضا ..... ۱۵۲
- ۳۷ - کاشانی سپیده ..... ۱۵۳
- ۳۸ - کاشانی مشفق ..... ۱۵۵
- ۳۹ - کاظمی محمد کاظم ..... ۱۵۷
- ۴۰ - کاکایی عبدالجبار ..... ۱۵۹
- ۴۱ - محدثی خراسانی مصطفی ..... ۱۶۰
- ۴۲ - محمدی نیکو محمدرضا ..... ۱۶۱
- ۴۳ - محمودی سهیل ..... ۱۶۲
- ۴۴ - مردانی نصرالله ..... ۱۶۴

- ۱۶۷ ----- ۴۵ - معلم دامغانی علی
- ۱۶۹ ----- ۴۶ - ملکیان محمدحسین
- ۱۷۲ ----- ۴۷ - منوری هادی
- ۱۷۳ ----- ۴۸ - موسوی گرمارودی سید علی
- ۱۹۴ ----- ۴۹ - مؤدب علی محمد
- ۱۹۹ ----- ۵۰ - مهرابی عالیہ
- ۲۰۱ ----- ۵۱ - میرافضلی سید علی
- ۲۰۳ ----- ۵۲ - میرزایی محمدسعید
- ۲۰۵ ----- ۵۳ - میرشکاک یوسفعلی
- ۲۰۶ ----- ۵۴ - وحیدی سیمیندخت
- ۲۰۷ ----- ۵۵ - هراتی سلمان
- ۲۱۶ ----- ۵۶ - هوشمند علی
- ۲۲۱ ----- درباره مرکز

## چاووشی بیداران: گلچینی از چهل سال شعر انقلاب اسلامی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: محدثی خراسانی، مصطفی، ۱۳۴۰ -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: چاووشی بیداران: گلچینی از چهل سال شعر انقلاب اسلامی / به کوشش مصطفی محدثی خراسانی؛ ویراستار احمد کنجوری.

مشخصات نشر: تهران: موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، انتشارات، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۳۸ ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س م.

فروست: پیشکسوتان؛ کتاب اول.

شابک: ۱۶۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۴-۶۲-۳

موضوع: شعر انقلابی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

موضوع: Revolutionary poetry -- ۲۰th century -- Collections

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

موضوع: Persian poetry -- ۲۰th century -- Collections

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- شعر

موضوع: Iran -- History -- Islamic Revolution, ۱۹۷۹ -- Poetry

شناسه افزوده: موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس. انتشارات

رده بندی کنگره: PIR۴۱۹۱

رده بندی دیویی: ۱/۶۲۰۸۸۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۳۲۷۸۴

ص: ۱

اشاره





ص: ۳

به نام خدا

چاووشی بیداران

گلچینی از چهل سال شعر انقلاب

به کوشش مصطفی محدثی خراسانی

ص: ۴

چاووشی بیداران

به کوشش مصطفی محدثی خراسانی

ویراستار: احمد کنجوری

طرح جلد و صفحه آرایی: استودیو هست

ناشر: انتشارات موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۶۱۴۷ - ۲۰ - ۰

نشانی: میدان ونک، بزرگراه شهید حقانی، خیابان سرو، جنب مترو حقانی، موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۶۵۷۰۲۰

## فہرست

مقدمہ

- ۱ - احتشامی خسرو
- ۲ - اخلاقی زکریا
- ۳ - اسرافیلی حسین
- ۴ - اسماعیلی رضا
- ۵ - اکرامی محمود
- ۶ - امیری اسفندقہ مرتضی
- ۷ - امیری وحید
- ۸ - امین پور قیصر
- ۹ - امینی اسماعیل
- ۱۰ - اوستا مہرداد
- ۱۱ - باقری ساعد
- ۱۲ - باقری عباس
- ۱۳ - بہمنی محمدعلی
- ۱۴ - بیابانکی سعید
- ۱۵ - حبیب آبادی پرویز بیگی
- ۱۶ - ترکی محمدرضا
- ۱۷ - جعفریان محمدحسین

۱۸ - حسن زاده ليله كوهي محسن

۱۹ - حسيني سيد ابوالقاسم (ثرفا)

۲۰ - حسيني سيد حسن

۲۱ - حسيني سيد عبدالله

۲۲ - راکعي فاطمه

۲۳ - رحمانی صادق

۲۴ - زارعی احمد

۲۵ - سيزواری حميد

۲۶ - سپاهی عليرضا

۲۷ - سعیدی کياسری هادی

۲۸ - سیار محمد مهدی

۲۹ - طهماسبی قادر (فرید)

۳۰ - عبدالملکیان محمدرضا

۳۱ - عرفان پور میلاد

۳۲ - عزیزی احمد

۳۳ - علا افشین

۳۴ - علی پور مصطفی

۳۵ - فیض ناصر

۳۶ - قزوہ عليرضا

۳۷ - کاشانی سپیده

۳۸ - کاشانی مشفق

۳۹ - کاظمی محمد کاظم

۴۰ - کاکایی عبدالجبار

۴۱ - محدثی خراسانی مصطفی

۴۲ - محمدی نیکو محمدرضا

۴۳ - محمودی سهیل

۴۴ - مردانی نصرالله

۴۵ - معلم دامغانی علی

۴۶ - ملکیان محمدحسین

۴۷ - منوری هادی

۴۸ - موسوی گرمارودی سیدعلی

۴۹ - مودب علی محمد

۵۰ - مهربانی عالیہ

۵۱ - میرافضلی سیدعلی

۵۲ - میرزایی محمدسعید

۵۳ - میرشکاک یوسفعلی

۵۴ - وحیدی سیمیندخت

۵۵ - هراتی سلمان

۵۶ - هوشمند علی



در آستانهٔ چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، به آیینۀ هنر و ادبیات آن نگاه می‌کنیم؛ باغی شکوفا و رنگارنگ را به نظاره می‌نشینیم که آکنده از شمیمی قدسی و روح نواز است و در حوزه‌های مختلف، فصل‌های شکوهمندی به کتاب میراث گرانسنگ هنر و ادبیات ایران زمین افزوده است.

در این میان شعر از اولین همراهان و حتی پیشگامان نهضت و انقلاب اسلامی بوده است؛ به طوری که در تمامی مقاطع حساس انقلاب، حضور قاطع و تاثیرگذار آن را شاهد بوده‌ایم. امروز تنها آینه‌ای که به تمام و کمال می‌توان تصویر روشنی از هویت انقلاب اسلامی و آرمان‌هایش را در آن مشاهده کرد، همانا آیینۀ شعر انقلاب اسلامی است.

شعر انقلاب اسلامی ریشه در پیشینه‌ها و پشتوانه‌های شعر شکوهمند فارسی دارد. اگرچه جریان شکل‌گیری آن به سالهای منتهی به پیروزی انقلاب برمی‌گردد، بنیان‌های اصلی عمارت آن مبتنی بر ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی است و دوران تثبیت و کمال خویش را در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی تجربه کرده است و جریان سازان و میدان‌داران اصلی آن، نسل برآمده از انقلابند که در کوران سال‌های دفاع مقدس به اوج شکوفایی خویش رسیدند.

جریان شعر انقلاب، حرکتی جمعی و مستمر بوده و شاعران بسیاری در شکل‌گیری آن سهیم بوده‌اند؛ اما در این میان نقش دو حرکت موازی دیگر



در قد برافراشتن و قوام جریان شعرانقلاب و انقلاب ادبی را نباید از نظر دور داشت: یکی جلسه شعر حوزه هنری به میدان داری ارجمندانی چون سید حسن حسینی، قیصر امین پور و ساعد باقری و...؛ دیگری جلسات سالانه مقام معظم رهبری در این چند دهه و دیداری که نیمه ماه رمضان با شاعران انقلاب داشته و دارند.

مجموعه حاضر دربردارنده تعدادی از سروده های انقلاب است که به مقبولیتی نسبتاً عام رسیده و به حافظه شعر انقلاب راه یافته اند. این اشعار مثنوی و اندکی ست از بی شمار سروده های انقلاب اسلامی که انجمن شاعران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در آستانه چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، آن ها را انتخاب کرده و به جامعه ادبی کشور و علاقه مندان هنر و ادبیات انقلاب اسلامی تقدیم می کند.

## ۱- احتشامی خسرو

زادروز: ۱۵ اسفند ۱۳۲۵

محل تولد: اصفهان، هوندگان سمیرم سفلی (هونجان)

آثار: از مضرب تا محراب، افسانه اصفهان آبی، امشب صدای تیشه، باغ های چوبی، در کوچه باغ زلف، حماسه در حریر، زین نقره واژگون و... .

ای غروب، آیینه خاک شقایق پوشتان

خفته در خون شفق، خورشید دوشادوشتان

مرگ شب را در شبستان وطن فریاد کرد

چلچراغ زخم ها در خلوت آغوشتان

نامتان جاویدتر پژواک طور عشق باد

تا مپندارند مردن می کند خاموشتان

ای کبوترهای خونین بال آفاق بهشت

جرعه رحمت ز جوبار خدایی نوشتان

سوگتان را شبنم صدباغ گرید بر مزار

تا گلاب اشک شوید تربت گل جوشتان

ای مشبک پیکران دین و ایمان روز و شب

سجده دارم، سجده بر خاک شقایق پوشتان

## ۲- اخلاقی زکریا

زادروز: ۱۳۴۱

محل تولد: روستای شهیدیه، میبد یزد

آثار: تبسم های شرقی

خرقه پوشان به وجود تو مباحثات کنند

ذکر خیر تو در آن سوی سماوات کنند

پارسایان سفر کرده به آفاق شهود

در نسیم صلوات تو مناجات کنند

پیش آینه پیشانی تو هر شب و روز

ماه و خورشید تقاضای ملاقات کنند

پی به یک غمزه اشراقی چشمت نبرند

گرچه صد مرحله تحصیل اشارات کنند

بعد از این، حکمتیان نیز به سرفصل حیات

عشق را با نفس سبز تو اثبات کنند

قدسیان چون ز تماشای تو فارغ گردند

عطر انفاس تو را هدیه و سوغات کنند

بعد از این شرط نخستین سلوک این باشد

که خط سیر نگاه تو مراعات کنند

### ۳- اسرافیلی حسین

زادروز: اول اسفند ۱۳۳۰

محل تولد: تبریز

آثار: تولد در میدان، آتش در خیمه ها، در سایه ذوالفقار، عبور از صاعقه، ردپای صدا، گزیده ادبیات معاصر شماره ۵، تشنه در باران زخم، باران آرزوها را خیس می کند و... .

می برم منزل به منزل چوب دار خویش را

تا کجا پایان دهم آغاز کار خویش را

در طریق عاشقی مردن نخستین منزل است

می برد بر دوش خود منصور دار خویش را

بر نمی دارد نگاه از من جنون سینه سوز

می شناسد چشم صیادم شکار خویش را

رونق روشن دلان با منت خورشید نیست

می کند روشن چراغم شام تار خویش را

در دل طوفانی ام از موج خونین باک نیست

می فشارد در بغل دریا کنار خویش را

موج پر جوشم من از دریا نمی گیرم کنار

می نهم بر دوش طوفان کوله بار خویش را

بس که می پیچد به خود امواج این گرداب سخت

ساحل از کف می دهد این جا قرار خویش را

#### ۴- اسماعیلی رضا

زادروز: ۲۴ مرداد ۱۳۳۹

محل تولد: محله هفت چنار تهران

آثار: حنجره سرخ عشق، بر آستان جانان، این مریم همیشه، عاشقانه های شرقی، ملکوت کلمات، سلام بر عاشورا، رفتارشناسی ادبی و شعر مفهومی و...

مانده ز فهم تو دلم بی نصیب

معجزه عشق، غرور غریب

نام تو را بردم و قلبم شکست

مثل شهیدان تو غریبی، غریب

بیرق افراشته زخم تو

حادثه ای پر ز فراز و نشیب

می وزد از خاک تو بوی بهشت

بوی خدا، بوی ظفر، بوی سیب

خاک تو سرمنزل مقصود عشق

ای وطن عشق! نداری رقیب

قلب زمین، قبله ی خون، قاف زخم!

معجزه سرخ! عجیبی، عجیب

مژده آزادی تو، دل نواز

خنده پیروزی تو، دل فریب

باز بخوان سورة «النازعات»

باز بخوان آية «امن يجيب»

ص: ۱۳

خُرّم و سرسبز بمان تا ابد

ای وطن چلچله های نجیب

فتح تو یک معجزه روشن است

«نصر من الله و فتح قریب»

## ۵- اکرامی فر محمود

زادروز: ۹ آبان ۱۳۳۸

محل تولد: روستای جوشقان اسفراین (خراسان شمالی)

آثار: دریا تشنه است، این کتاب اسم ندارد، گریه کردن کم آرزویی نیست، ما با سلیقه مردم پیر می شویم، بهارانه ها، حال ساده، حال استمراری و... .

گفتند این خاک دیگر سرو و صنوبر ندارد

این جا درختان غریبند، این جا دلاور ندارد

گفتند خوب است امروز، در گوشه ای دفن سازیم

این آسمان را که بوی بال کبوتر ندارد

یک عمر از شمعدانی تعریف کردند، هرچند

دیدند این باغ عاشق، از لاله بهتر ندارد

بر شانه های خیابان، بردند دل های ما را

بردند و بردند، انگار، این کوچه آخر ندارد

یک آسمان ابر دارم، در سینه از سوگ یاران

یک شب بیاید ببیند، هر کس که باور ندارد



۶- امیری اسفندقه مرتضی

زادروز: ۱۳۴۵

محل تولد: تهران

آثار: بازوان مولایی، رستاخیز حرکات، قتل قبله، چین کلاغ، سیاه مست سایه تاک، ورمشور، دهلی ستاره بود و... .

تا کی دل من چشم به در داشته باشد؟

ای کاش کسی از تو خبر داشته باشد

آن باد که آغشته به بوی نفس توست

از کوچۀ ما کاش گذر داشته باشد

هر هفته سر خاک تو می آیم اما

این خاک اگر قرص قمر داشته باشد

این کیست که خوابیده به جای تو در این خاک؟

از تو خبری چند مگر داشته باشد

خاکستری از آن همه آتش، دل این خاک

از سینۀ من سوخته تر داشته باشد

آن روز که می بستی بار سفرت را

گفتی به پدر هر که هنر داشته باشد

باید برود هرچه شود گو بشو و باش

بگذار که این جاده خطر داشته باشد

گفتی: نتوان ماند از این بیش، یزیدی ست

هر کس که در این معرکه سر داشته باشد

باید بپرد هر که در این پهنه عقاب است

حتی نه اگر بال و نه پر داشته باشد

کوه است دل مرد، ولی کوه، نه هر کوه

آن کوه که آتش به جگر داشته باشد

کوهی که بنوشد، بمکد، شیرۀ خورشید

کوهی که ستاره، که سحر داشته باشد

آن کوه که نایاب ترین معدن دُر اوست

آن کوه که در سینه گهر داشته باشد

کوهی که جوابت بدهد هرچه بگویی

کوهی که در آن نعره اثر داشته باشد

کوهی که عبا باشدش از شعشعۀ نور

عمامه ای از ابر به سر داشته باشد

آن کوه که یاقوت، که یاقوت شهادت

در دامنه، در کتف و کمر داشته باشد

این تاک که با خون شهیدان شده سیراب

تا چند در آغوش تبر داشته باشد

دردا اگر از خوشۀ این شاخۀ سرشار

بیگانه ثمر چیده و بر داشته باشد

باید بروم هر چه شود گو بشو و باش

بگذار که این جاده خطر داشته باشد

عشق است بلای من و من عاشق عشقم

این نیست بلایی که سپر داشته باشد

رفتی و من آن روز نبودم، دل من هم

تا با تو سر سیر و سفر داشته باشد

رفتی و زنت منتظر نو قدمی بود

گفتی به پدر: کاش پسر داشته باشد

گفتی که پس از من چه پسر بود، چه دختر

باید که به خورشید نظر داشته باشد

باید که خودش باشد: آزاده و آزاد

نه زور و نه تزویر و نه زر داشته باشد

اینک پسری از تو یتیم است در اینجا

در حسرت یک شب که پدر داشته باشد

برگرد، سفر طول کشید ای نفس سبز

تا کی دل من چشم به در داشته باشد؟

## ۷- امیری وحید

زادروز: ۱۳۴۲

محل تولد: تهران

آثار: الفبای باران، گزیده ادبیات معاصر، ترجمه کتاب «بانوی ماسه و ماه» اثر دکتر سعاد الصباح

شاعر کویته و ...

۱

مهمان ضیافت خطر هیچ نداشت

هنگام که می رفت سفر هیچ نداشت

گمنام ترین شهید را آوردند

جز پاره ای از عشق دگر هیچ نداشت

۲

سرسبزترین بهار تقدیم تو باد

آوای خوش هزار تقدیم تو باد

گویند که لحظه ای ست رویدن عشق

آن لحظه هزار باد تقدیم تو باد

۳

آیینۀ شعر، بغض نشکفته ماست

پروانه زخم، آتش خفته ماست

زهدان زمانه سترون امروز



شعرم غزلی از آفتاب دل توست

جانم سخنی که بازتاب دل توست

این دفتر گر گرفته در آتش عشق

از نسخه خطی کتاب دل توست!

این عقل دوباره خام شد عشق کجاست؟

در پرده ننگ و نام شد عشق کجاست

یاران، یاران چگونه می باید گفت:

کار من و دل تمام شد عشق کجاست!؟

## ۸ - امین پور قیصر

زادروز: دوم اردیبهشت ۱۳۳۸

محل تولد: روستای گتوند (شهرستان امروزی) از توابع شهرستان شوشتر در استان خوزستان

وفات: ۸ آبان ۱۳۸۶

آثار: در کوچه آفتاب، تنفس صبح، طوفان در پرائتر، منظومه ظهر روز دهم، مثل چشمه، مثل رود، آینه های ناگهان، گل ها همه آفتابگرداند، دستور زبان عشق و... .

سراپا اگر زرد و پژمرده ایم

ولی دل به پاییز نسپردد ایم

چو گلدان خالی، لب پنجره

پُر از خاطرات ترک خورده ایم

اگر داغ دل بود، ما دیده ایم

اگر خون دل بود، ما خورده ایم

اگر دل دلیل است، آورده ایم

اگر داغ شرط است، ما برده ایم

اگر دشمن دشمنان، گردنیم!

اگر خنجر دوستان، گرده ایم!

گواهی بخواهید، اینک گواه:

همین زخم هایی که نشمرده ایم!

دلی سربلند و سری سر به زیر



از این دست عمری به سر برده ایم

## ۹- امینی اسماعیل

زادروز: دی ماه ۱۳۴۲

محل تولد: تهران

آثار: خندمین تر افسانه، لبخند سعدی، لبخند غیر مجاز، نشر اکاذیب، دلچک و شاعر دربار و... .

وه! چه شوم و وحشتناک، زرد در خزان مردن

سرو بودن و آخر در تنور نان مردن

ترس من نه از مرگ است می هراسم از ماندن

مثل دیگران بودن، مثل دیگران مردن

بزه های پرواری، از چرای بی عاری

سرنوشت شان باری، بر در دکان مردن

آی باد غارتگر! از گناه ما بگذر

شیوه شقایق هاست سرخ و بی نشان مردن

با تو با توأم ای مرگ! ما حریف میدانیم

در تبار ما رسم است رو به آسمان مردن

آی مرغ آتش زاد! قسمت کلاغان باد!

هم در آشیان زادن هم در آشیان مردن

غایت سرافرازی اهتزاز بر دار است

جان بی قرار ما، فدیۀ چنان مردن

## ۱۰ – اوستا مهرداد

نام اصلی: محمدرضا رحمانی

زادروز: ۲۰ بهمن ۱۳۰۸

محل تولد: بروجرد

وفات: ۱۳۷۰

آثار: از کاروان رفته، شراب خانگی ترس محتسب خورده، حماسه آرش، تیرانا، اشک و سرنوشت، امام حماسه ای دیگر و... .

«خورشید تابان جهاد اسلامی»

فری ای جهان زیر شهپر گرفته

همای ز گردون فراتر گرفته

ز دامان آخر زمان بردمیده

جهان را چو خورشید انور گرفته

بتان را سریر خدایی ز سر بر

به منشور الله اکبر گرفته

خمینی امام ای که داد ولایت

به توفیق دادار داور گرفته

لوای ولایت به توفیق حیدر

به فر ولای پیمبر گرفته

به دریای خون بادبان ها گشوده

به توفان درون هر دو لنگر گرفته

ز توحيد، رايٲ به گردون كشيده

ز سر، شرك را تاج و افسر گرفته

به حکمت خدایی، به گوهر الهی

درفش رسالت، به سر بر گرفته

زهی رق منشور نصر من الله

بر ایوان نه توی اخضر گرفته

بر آورده بر چرخ، دامان خرگه

همه باختر تا به خاور گرفته

به نورد طاغوت جهل و اسارت

درخشنده شمشیر حیدر گرفته

بت آذری را خلیل خدایی

بر آتش کشیده بر آذر گرفته

تو خون شهیدی، تو اشک یتیمی

تو خشم خدایی، شرر در گرفته

تو فریاد انصاف صد قرن رنجی

به داد دل خلق منبر گرفته

ابر قدرتان جهان را سراسر

ز سنگر گذشته، به سنگر گرفته

فری آذر خشی که جهل و ستم را

به خرمنگه کفر اندر گرفته

شرار جهان سوز شمشیر حمرا

فلک را به دامان احمر گرفته

ز افریقیه تا بدخشان و برمه

به لشکر شکسته، به کشور گرفته

ز شعب ابی طالب و دیر یاسین

ز فیضیه تا تل زعتر گرفته

ز خون شهیدان چو دامان گردون

سراپای گیتی به گوهر گرفته

همه نغمه نایی نینوایی

به نی تا نوای نواگر گرفته

همه فر الهی، همه ره خدایی

جهان راو از کفر کیفر گرفته

تو اشک فقیری، تو آه اسیری

به دامان آخر زمان در گرفته

همه داد مستضعفان زمانه

ز عفریت زور و بت زر گرفته

هم انصاف آوارگان فلسطین

از این شوم بیداد گستر گرفته

به ویرانی کشور جهل بسته

میان را و سالار کشور گرفته

خدایی کمالت، الهی خصالت

به گوهر کشیده، به زیور گرفته

به حکمت لوای ز گردون گذشته

به همت ولای بر اختر گرفته

ز فقه و ز حکمت، ز اشراق و عرفان

فرا تر پریده، فرا تر گرفته

ز بهرام تیغ و ز ناهید مرمر

حمایل ز دوش دو پیکر گرفته

ز بس آسمانی، ز بس کبریایی

به پاکی روان مصور گرفته

به نورد دجال، روح الهی بین

پرند آور از مهر انور گرفته



به فرنگین رسالت جهان را

درفشان لوای پیمبر گرفته

شب مردمی را تو شبگیر عدلی

به ایمان و آن ایزدی فر گرفته

به یک حمله از ملک خاقان گذشته

به یک لمحہ تا مرز قیصر گرفته

به خلق خدایی چه کافر، چه مؤمن

برابر نهاده، برادر گرفته

به همت ز اورنگ دارا گذشته

به دولت سریر سکندر گرفته

از این دین به مردان صهیون و قطبی

ز رخ پرده های مزور گرفته

به یک جلوه تو مار شوم «سیا» را

همه در نوشته همه در گرفته

روان را به ایمان جهان را به بینش

سراپا بریده سراسر گرفته

ز توفان برافراشته بادبان ها

بدین ورطه، سکان و محور گرفته

ز بالا بتان را سپه در شکسته

ز سر بر شهان را کله بر گرفته

ز فر تو خورشیدها بردمیده

به ظلمات «عدل مظفر» گرفته

خرد حکمت را به مدرس نشسته

هنر محضرت را به زیور گرفته

اگر عقل را مانده آبی و رنگی

ز آب کلام تو جوهر گرفته  
به کاخ سپید اندرون اهرمن را  
حجاب از جنایات بی مر گرفته  
همه پیروانت به دین و مروت  
ره و رسم سلمان و بوذر گرفته  
نه ناورد سفینیان زمانه  
ره حمزه و رای جعفر گرفته  
چو زینب زنانی به رغم اسارت  
ره دخت زهرای اطهر گرفته  
فری دخترانی به پاکی و عصمت  
که گوهر از آن پاک مادر گرفته  
به اشراف رای تو، آفاق حکمت  
بهارى ست سرسبزی از سر گرفته  
به اثبات حق ذوالفقار قلم را  
هماره به آیین حیدر گرفته  
مدیح تو مدح شرف بود و تقوا  
که از تو هنر شوکت و فر گرفته  
(عاشورای سال ۱۳۹۹ قمری)

## ۱۱ - باقری ساعد

زادروز: ۱۳ شهریور ۱۳۳۹

محل تولد: نازی آباد تهران

آثار: نجوای جنون، شعر امروز، گزیده ادبیات معاصر و ...

هر چه می خواهد بگوید، هر که می خواهد

هر چه می خواهد بگوید تلخ یا شیرین

من ترا می گویم ای «باغ بهار آور»

ای نماز آب ها را قبله دیرین!

من تو را می گویم ای بالیدنت از خاک

باور آنان که بر ماندن برآشفتند

من تو را می گویم ای باغی که مبعوثان

قصه گل کردنت را بارها گفتند

در خطر گاهی که طبع زرد هر طوفان

شهوت قتل درختان تو را دارد

یا به میدانی که هر باد خزان فرمای

حرص مرگ سبز رختان تو را دارد

من دعای نیمه شب های دلم این است:

در تو، روز پنجه درآویختن با باد

لحظه لحظه درختان راست قامت تر

و آتش سبز چمن ها شعله ورتر باد

خواهم ای گل کرده داغ زمین، ای باغ!

در پناه دست های «باغبان» مانی

بانگ برداری که باری، ما نمی خشکیم

پشت پاییز و زمستان را بلرزانی

## ۱۲ - باقری عباس

زادروز: ۲۵ فروردین ۱۳۳۴

محل تولد: زابل

آثار: تبعید در آفتاب، تکیه بر زخم، صبح در پرگار، ایوب در باد، بیانیه، سنگ و سرنا، از پلک سنگ و ... .

مرگ بر آمریکا را

خودت به من یاد داده ای

همان روز که عاشورا

در زخم هایت شکفت

گلوی ارغوانی ات را بوسید

رگ های ملتهبت را ورق زد

و همه ما را

با هم از فرات برگرداند

سیراب

سیراب

سیراب.

حسین

لب های عطشانم را به سقایی سپرد

که تکه های تنش

بر روی خاک سوخته جا ماند

تا اعتماد را

به اردوی مماشات نبرد

هزار و چارصد سال بعد

ص: ۳۱

با او، به علقمه باز آمدم

(به میدان ژاله)

مشتی کلمه، از آن زلال برگرفتم

به یاد جمله های خردادخیز افتادم

کلمه

بر روی کلمه پاشیدم

تا یادم نرود

آمریکا

همان عمروعاص شکم باره است

همان بوزینه باز قلاده ساز

که خوگ چرانانش

راه

بر کاروان آفتاب بسته اند.

\*\*\*

خودت به من یاد داده ای

بقایای پیکرم را در «ام الرصاص»

از اروند بگذرانم

تا در چشم «کربلای پنج»

آن قدر بزرگ شوم، که دنیا



از حقارت دق کند

دق!

خودت

کف دست «عقیل» را نشانم داده ای

تا از میله گداخته

به بیداری برسم

و با خاموش کردن پیه سوزی حقیر

هزار سال از دارالحکومه دور شوم

دور

دور

دور...

خودت به من گفته ای

از گندم «ری» چنان روی بگردانم

که نان سفره ها به تساوی

بین گرسنگان زمین، قسمت شود

و کوله بار عدالت

بر روی شانه های ایمان برود

به خرابه های بی چراغ

خانه های نمور،

افسرده

خانه های بی اجاق.

خودت مشت هایم را برافراشته ای

از پُرزهای حنجره ام، تیغ زار ساخته ای

تا زخم بر روی زخم بگذارم

دست از دامان بی نیازی برندارم

خودت گفته ای که بیایم

در زیر بیرق آن پیر

اندام فرسوده ام را از دهان باد بگیرم

تکه

ص: ۳۳

تکه

تکه، نو کنم...

\*\*\*

حالا

مگر کدام درفش عزت، واژگون شده است

که مرا

به ضیافت حلوای غرب می بری

و نمی پرسی

این سی و هفت سال

در «شعب ابی طالب» وطن، چگونه گذشت...!

\*\*\*

انقلابی که سهم زاغه نشین ها را

از حلق «سعدآباد» پس گرفت

تا به کام دنیای تیره روز برساند

اکنون

تنش را

در جکوزی کدام اشراف زاده نرم می کنند؟!

در بستر کدام آرامش

می خواهد پیه روی پیه بگذارد؟!

از کدام سمت اراده می آید

تا آب در آسیاب سیاست بریزد...؟!؟

\*\*\*

خودت مرا، هم دوش پابرهنه ها

از دیولاخ ها و دره های هول عبور داده ای

در کربلا

به خیمه گاه بصیرت برده ای

تا از بزرگراه عاشورا

به مدینه عاشقی برسم

به اتحاد جماهیر سرها و نیزه ها

حالا اگر گواه می خواهی

آنک گواه: خاورمیانه

گودال قتلگاه.

و یزید

همین آمریکاست

همین ابن سعد منحوس

همین پسر مرجانه انگلیس

همین موریانه مستکبر

همین

«سیصلی نارا ذات لهب»

\*\*\*

خودت به من یاد داده ای، چگونه بمیرم!

پس، با من بگو بمیر

اما

فرياد «مرگ بر آمريکا» را

هرگز از من مگير

هرگز!

(۱۸ تير ۹۴ - زابل)

### ۱۳ - بهمنی محمد علی

زادروز: ۲۷ فروردین ۱۳۲۱

محل تولد: دزفول

آثار: گاهی دلم برای خودم تنگ می شود، دهاتی، شاعر شنیدنی است، این خانه واژه های نسوزی دارد، من زنده ام هنوز و  
غزل فکر می کنم، غزل زندگی کنیم و...  
زنده تر از تو کسی نیست، چرا گریه کنیم؟  
مرگمان باد و مباد آن که تو را گریه کنیم  
هفت پشتِ عطش از نام زلالت لرزید  
ما که باشیم که در سوگ شما گریه کنیم؟  
رفتت آینه آمدنت بود، ببخش  
شب میلاد تو تلخ است که ما گریه کنیم  
ما به جسم شهدا گریه نکردیم، مگر  
می توانیم به جان شهدا گریه کنیم؟  
گوش جان باز به فتوای تو داریم، بگو  
با چنین حال بمیریم و یا گریه کنیم؟  
ای تو با لهجه خورشید سراینده ما  
ما تو را با چه زبانی به خدا گریه کنیم؟  
آسمانا! همه ابریم گره خورده به هم  
سر به دامان کدام عقده گشا گریه کنیم؟



باغبانا! ز تو و چشمِ تو آموخته ایم

که به جان تشنگی باغچه ها گریه کنیم

## ۱۴ - بیابانگی سعید

زادروز: ۴ مهر ۱۳۴۷

محل تولد: خمینی شهر اصفهان

آثار: رد پای بر برف، نیمی از خورشید، نه ترنجی نه اناری، نامه های کوفی، سنگچین، هی شعر تر انگیزد، سکنه ملیح، جامه دران و... .

میان خاک سر از آسمان در آوردیم

چه قدر قمری بی آشیان در آوردیم

و جب و جب تن این خاک مرده را کنسیم

چه قدر خاطره نیمه جان در آوردیم

چه قدر چفیه و پوتین و مهر و انگشتر

چه قدر آینه و شمعدان در آوردیم

لبان سوخته ات را شبانه از دل خاک

درست موسم خرما پزان در آوردیم

به زیر خاک به خاکستری رضا بودیم

عجیب بود که آتش فشان در آوردیم

به حیرتیم که ای خاک پیر با برکت

چه قدر از دل سنگت جوان در آوردیم

چه قدر خیره به دنبال استخوان گشتیم

ز خاک تیره ولی ارغوان در آوردیم

شما حماسه سرودید و ما به نام شما

فقط ترانه سرودیم - نان درآوردیم -

برای این که بگوییم با شما بودیم  
چه قدر از خودمان داستان در آوردیم  
به بازی اش نگرفتند و ما چه بازی ها  
برای این سر بی خانمان در آوردیم  
و آب های جهان تا از آسیاب افتاد  
قلم به دست شدیم و زبان در آوردیم

## ۱۵ - بیگی حبیب آبادی پرویز

زادروز: اول دی ماه ۱۳۳۳

محل تولد: اردستان اصفهان

آثار: غریبانه، آن همیشه سبز، گزیده ادبیات معاصر، حماسه های همیشه، سرگذشت یادها (زندگی نامه مشفق کاشانی)، ارغوانی ها و ... .

یاران چه غریبانه، رفتند از این خانه

هم سوخته شمع ما، هم سوخته پروانه

بشکسته سبوهامان، خون است به دل هامان

فریاد و فغان دارد، دردی کش میخانه

هر سوی نظر کردم، هر کوی گذر کردم

خاکستر و خون دیدم، ویرانه به ویرانه

افتاده سری سویی، گلگون شده گیسویی

دیگر نبود دستی، تا موی کند شانه

تا سر به بدن باشد، این جامه کفن باشد

فریاد اباذرها، ره بسته به بیگانه

لبخند سروری کو، سرمستی و شوری کو

هم کوزه نگون گشته، هم ریخته پیمانہ

آتش شده در خرمن، وای من و وای من

از خانه نشان دارد، خاکستر کاشانه

ای وای که یارانم، گل های بهارانم

رفتند از این خانه، رفتند غریبانه

## ۱۶- ترکی محمدرضا

زادروز: ۱۷ خرداد ماه ۱۳۴۱

محل تولد: آبادان

آثار: فصل فاصله، هنوز اولِ عشق است، خاکستر آینه، بغض در نواحی لبخند، سال های بی ترانگی، از واژه تا صدا، پارسای پرسی، پیشگامان شعر فارسی و... .

«دریاقلی» اوراقی فروشی بود در گوشه «کوی ذوالفقاری» آبادان که در گورستانی از اتومبیل های فرسوده زندگی می کرد. در ماه های آغاز جنگ، آبادان در محاصره نیروهای دشمن بود و در کوران اختلافات داخلی جناح های سیاسی و آشفتگی های ماه های آغاز جنگ در آستانه سقوط قرار داشت. تقدیر این بود که هنگامی که دشمن، غافلگیرانه از رودخانه بهمنشیر گذشته، وارد آبادان شده بود، تنها دریاقلی تنها متوجه حضور و نیت شوم او بشود. دریاقلی در آن شب پاییزی آبان ماه ۱۳۵۹ با شجاعت و عزمی شگفت مسافتی ۹ کیلومتری را علی رغم حضور دیدبانان دشمن و خطرات موجود با دوچرخه کهنه اش طی کرد تا این خبر را به مدافعان شهر برساند. با حضور رزمندگان و مردم شهر، نیروهای دشمن به آن سوی بهمنشیر رانده شدند یا تن به مرگ و اسارت دادند. این گونه بود که حماسه ای بزرگ پدید آمد.

اگر هوشیاری و عزم و دلیری این مرد گمنام - که چند روز بعد به شهادت رسید- نبود، کسی نمی داند چه حوادث

تلخی پیش می آمد و چه سرنوشتی برای مردم ایران- و حتی منطقه- رقم می خورد! دست کم این بود که آبادان با تلفاتی سنگین سقوط می کرد و بازپس گرفتنش نیازمند نبردهایی خونین تر و پرهزینه تر از فتح خرمشهر بود. آن ها که گذشته را به ارزانی می فروشند و به سادگی نفی می کنند، بدانند که اگر این شهیدان گمنام نبودند، امروز چیز قابل توجهی برای معامله کردن و فروختن نداشتند!

این ابیات بی قدر ذکر خیر اندکی است از این دریادل آبادانی که تنها مایه شرمساری شاعر آن تواند بود:

آن سوی نخل ها پُر سرباز دشمن است

این شهر در محاصره، شهر تو و من است

دشمن نفوذ کرده و این شهر بی پناه

اینک به زیر چکمه ناپاک دشمن است

دریاقلی! رکاب بزن، یا علی بگو

چشم انتظار همت تو دین و میهن است

ای مرد اهل درد، بنازم به غیرت

این خانه ها هنوز پر از کودک و زن است

فردا - اگر درنگ کنی - کوچه های شهر

میدان جنگ تن به تن و تانک با تن است



از راه اگر بمانی و روشن شود هوا

تکلیف شهر خاطره های تو روشن است!

دریاقلی! رکاب بزن گرچه سهم تو

از این دیار، ترکش و یک مشت آهن است

دریاقلی! به وسعت دریاست نام تو

تاریخ در تلفظ نام تو الکن است

هی مردِ مرد از نفس افتاده ای مگر؟!

هم پای مرگ، کار تو امشب دویدن است

چون موج ها به دامن ساحل نمی خزی

دریایی و طریقت دریا تپیدن است.

۱۷ - جعفریان محمد حسین

زادروز: ۱۳۴۶

محل تولد: مشهد، کوی پنج تن طلاب

آثار: در حاشیه شط، پنجره های رو به دریا، فریادی پشت پنجره جهان، شانه های زخمی پامیر، شیری در قفس ۹۰۲، گزیده ادبیات معاصر، در پایتخت فراموشی و ...

دیشب از چشمم بسیجی می چکید

از تمام شب «دوعیجی» می چکید

باز باران شهیدان بود و من

باز شب های «مریوان» بود و من

دست هایم باز تا آهنج رفت

تا غروب «کربلای پنج» رفت

یادهای رفته دیشب هست شد

شعرم از جامی اثری مست شد

تا به اقیانوس های دور دست

هم چنان رودی که می پیوست شد

مثنوی در شیشهٔ مجنون نشست

آن قدر نوشید تا بدمست شد

اولین مصرع چو بر کاغذ دوید

آسمان در پیش رویم دست شد...

یک نفر از ژرفنای آب ها

آمد و با ساقی ام هم دست شد

باز دیشب سینه ام بی تاب بود

چشم هاتان را نگاهم قاب بود

باز دیشب دیده، جیحون را گریست

راز سبز عشق مجنون را گریست

باز دیشب بر که ها دریا شدند

عقده های ناگشوده وا شدند

خواب دیدم کربلا باریده بود

بر تمام شب خدا باریده بود

خواب دیدم مرگ هم ترسیده بود

آسمان در چشم ها ترکیده بود

مرگ آن جا سخت زیبا بود، حیف!

چون عروسانِ فریبا بود، حیف!

این چنین مطرود و بی حاصل نبود

مرگ آن جا آخرین منزل نبود

ای غریب توپ ها در بهت دشت

آه ای اروند! ای «والفجر هشت!»

در هوا این عطر باروت است باز

روی دوش شهر، تابوت است باز

باز فرهادم، بگو تدبیر چیست؟

پای این البرز هم زنجیر کیست؟

پشت این لبخندها اندوه ماند

بارش باران ما انبوه ماند

همچنان پروانه ها رفتید، آه!

بر دل ما داغ تان چون کوه ماند!

یادها تا صبح زاری می کنند

واژه هایم بی قراری می کنند

خواب دیدم سایه ای جان می گرفت

یک نفر در خویش پایان می گرفت

ای سواران بلندای سهیل!

شوکران نوشان «گردان کمیل!»

ای سپاه رفته تا «بدر» و «حنین!»

خیل مختاران! لثارات الحسین!

ای نگاه آسمان همراهتان

ای امام عصر خاطرخواهتان

ای در آتش سوخته! پرهای من!

ای بسیجی ها! برادرهای من!

ای بسیجی ها، چه تنها مانده اید!

از گروه عاشقان جا مانده اید

ای بسیجی ها! زمان را باد برد

آرزوهای نهان را باد برد

شور حال و جان سپردن هم نماند

بخت حتی خوب مردن هم نماند

غرق در مانداب لنگرها شدیم

غافل از جادوی سنگرها شدیم

از غریب موج ها غافل شدیم

غرق در آرامش ساحل شدیم

فصل سرخ بی قراری ها گذشت

فرصت چابک سواری ها گذشت

فرصت از اشک و از خون تر شدن

از زمستان نیز عریان تر شدن

فرصت در خُم نشستن، مُل شدن

در دهان داغ آتش، گل شدن

یاد باد آن آرزوهای نجیب

یاد باد آن فصل، آن فصل عجیب

اینک اما فصل تنها ماندن است

فصل تصنیف دریغا خواندن است

اینک اما غربتم عریان شده است

حاصل آغازها پایان شده است

اینک این ماییم، عریان و علیل  
دستمان کوتاه و خرما بر نخیل  
روی لبخندم صدایی گم شده است  
پشت رؤیایم هوایی گم شده است  
چشم هایم محو در بال کسی ست  
در خیابان ها به دنبال کسی ست  
نخل های سر جدا، یادش به خیر!  
ای بسیجی ها! خدا، یادش به خیر!  
فصل سرخ بی قراری ها گذشت  
فرصت شب زنده داری ها گذشت  
این قلم امشب کفن پوشیده است  
آرزوها را به تن پوشیده است  
واژه هایم را هدایت می کند  
از جدایی ها شکایت می کند  
«مقتل» آن شب غرق نور ماه بود  
غرق در باران «روح الله» بود

جام را با او زدید و گم شدید  
پای شب هوهو زدید و گم شدید  
بازگردید ای کفن پوشان پاک!  
غرق شد این نسل در امواج خاک  
باز باران خزان پوشان زرد  
باز توفان کفن پوشان درد  
باز در من بادها آشفته اند  
لحظه هایم را به شب آغشته اند  
آمدیم و قاف ها در قید ماند  
قلب ما در «پاسگاه زید» ماند  
طالب فرهادها جز کوه نیست  
مرهم این زخم جز اندوه نیست  
عقده ها رفتند و علت مانده است  
در گلویم «حاج همت» مانده است  
زخمی ام اما نمک حق من است  
درد دارم نی لبک حق من است



پیش از این ها آسمان گل پوش بود

پیش از این ها یار در آغوش بود

اینک اما عده ای آتش شدند

بعد کوچ کوه ها آرش شدند

بعضی از آن ها که خون نوشیده اند

ارث جنگ عشق را پوشیده اند

عده ای «حُسن القضا» را دیده اند

عده ای را بنزها بلعیده اند

بزدلانی کز یم خون تر شدند

از بسیجی ها بسیجی تر شدند

آی، بی جان ها! دلم را بشنوید

اندکی از حاصلم را بشنوید

تو چه می دانی تگرگ و برگ را

غرق خون خویش، رقص مرگ را

تو چه می دانی که رمل و ماسه چیست

بین ابروها رد قناصه چیست

تو چه می دانی سقوط «پاوه» را

«باکری» را «باقری» را «کاوه» را

هیچ می دانی «مربوان» چیست؟ هان!

هیچ می دانی که «چمران» کیست؟ هان!

هیچ می دانی بسیجی سر جداست؟

هیچ می دانی «دوعیجی» در کجاست؟

این صدای بوستانی پرپر است

این زبان سرخ نسلی بی سر است

تو چه می دانی که جای ما کجاست

تو چه می دانی خدای ما کجاست

با همان هایم که در دین غش زدند

ریشهٔ اسلام را آتش زدند

با همان ها کز هوس آویختند

زهر در جام خمینی ریختند

پای خندق ها اُحد را ساختند

خون فروشی کرده خود را ساختند

باش تا یادی از آن دیرین کنیم

تلخ آن ابریق را شیرین کنیم

با خمینی جلوۀ ما دیگر است

او هزاران روح در یک پیکر است

ما ز شور عاشقی آکنده ایم

ما به گرمای خمینی زنده ایم

گر چه در رنجیم، در بندیم ما

زیر پای او دماوندیم ما

سینه پر آهیم، اما آهنیم

نسل یوسف های بی پیراهنیم

ما از این بحریم، پاروها کجاست؟

این نشان! پس نوش داروها کجاست؟

ای بسیجی ها زمان را باد برد!

تیشه ها را آخرین فرهاد برد

من غرور آخرین پروانه ام

با تمام دردها هم خانه ام

ای عبور لحظه ها دیگر شوید!

ای تمام نخل ها بی سر شوید!

ای غروب خاک را آموخته!

چفیه ها! ای چفیه های سوخته!

ای زمین، ای رمل ها، ای ماسه ها

ای تگرگِ تقِ تقِ قناصه ها

جمعی از ما بارها سر داده ایم

عده ای از ما برادر داده ایم

ما از آتش پاره ها پر ساختیم

در دهان مرگ سنگر ساختیم

زنده های کمتر از مردارها!

با شما هستم، غنیمت خوارها!

بذر هفتاد و دو آفت در شما

بردگان سکه! لعنت بر شما

باز دنیا کاسه خمر شماست

باز هم شیطان اولی الامر شماست

با همان هایم که بعد از آن ولی

شوکران کردند در کام علی

باز آیا استخوانی در گلوست؟

باز آیا خار در چشمان اوست؟

ای شکوه رفته امشب باز گرد!

این سکوت مرده را در هم نورد

از نسیم شادی یاران بگو!

از «شکست حصر آبادان» بگو!

از شکستن از گسستن از یقین

از شکوه فتح در «فتح المبین»

از «شلمچه»، «فاو» از «بستان» بگو

ای شکوه رفته! از «مهران» بگو!

از همان هایی که سر بر در زدند

روی فرش خون خود پرپر زدند

شب شکاران سحراندوخته

از پرستوهای در خود سوخته

زان همه گل ها که می بردی بگو!

از «بقایی» از «بروجردی» بگو!

پهلوانانی که سهرابی شدند

از پلنگانی که مهتابی شدند

ای جماعت! جنگ یک آینه است

هفته تاریخ را آدینه است

لحظه ای از این همیشه بگذرید

اندر این آینه خود را بنگرید

ابتدا احساس هامان تُرد بود

ابتدا اندوه هامان خرد بود

رفته رفته خنده ها زاری شدند

زخم هامان کم کمک کاری شدند

ای شهیدان! دردها برگشته اند

روزهامان را به شب آغشته اند

فصل هامان گونه ای دیگر شدند

چشم هامان مست و جادوگر شدند

روح هامان سخت و تن آلوده اند

آسمان هامان لجن آلوده اند

هفته ها در هفته ها گم می شوند

وهم ها فردای مردم می شوند...

فانیان وادی بی سنگری!

تیغ های مانده در آهنگری

حاصل آن ماجراها حیرت است؟

میوه فرهنگ جبهه عشرت است؟

حاصل آغازها پایان شده است؟

میوه فرهنگ جبهه نان شده است؟

زخمی ام، اما نمک... بی فایده است

درد دارم، نی لبک... بی فایده است

عاقبت آب از سر نوحم گذشت

لشکر چنگیز از روحم گذشت

جان من پوسید در شب غاره ها

آه ای خمپاره ها، خمپاره ها!

## ۱۸ - حسن زاده لیله کوهی محسن

زادروز: ۱۳۵۰

محل تولد: روستای لیله کوه از توابع شهرستان لنگرود

آثار: موسیقی کلام، بال های به خون نشسته، فریادهای خسته، دو بال تا ملکوت و... .

وقت جان کندن من بود، نمی دانستم

تیغ برگردن من بود، نمی دانستم

آن چه در حجم پر از درد گلویم پژمرد

آخرین شیون من بود نمی دانستم

تا نمردم بگذارید که فریاد کنم

دوست هم دشمن من بود نمی دانستم

از همان خنده که معنای عطوفت می داد

نیتش کشتن من بود نمی دانستم

آن چه من بارقه عاطفه پنداشتمش

آتش خرمن من بود نمی دانستم

لحظه وصل من و دوست، خدا می داند

وقت جان کندن من بود، نمی دانستم



**۱۹ - حسینی سید ابوالقاسم**

زادروز: ۷ خرداد ماه ۱۳۴۱

محل تولد: تهران

تخلص: ژرفا

آثار: بر ساحل سخن، زخم پرواز دیدار، بر بال قلم، بهشت ارغوان، چراغ شقایق و... .

شعر اگر کلید بغض مانده در گلو نباشد

پرنیان نقش و معنی هر چه هست، گو نباشد

شعر اگر نگوید این جا، اشک و آه و خون چه کردند

از شعور و شور مردی، ذره ای در او نباشد

شعر اگر دمی نشیند، زیر این رواق خون رنگ

بی کران کهکشانش، دیگر آرزو نباشد

کودکی ست شعر و دلخوش، ساعتی به اسب چوبی

گر تفنگ بر ندارد، جنگ روبه رو نباشد

تا سرای می پرستان، رد پای زخم ما گیر

هیچ سو سری نیابی، ره به آن سبو نباشد

در میان آن مضامین، آیه های آسمانی ست

هر که را وضو نباشد، اذن جست وجو نباشد

**۲۰ - حسینی سیدحسین**

زادروز: ۷ خرداد ماه ۱۳۳۵

محل تولد: محله سلسبیل تهران

وفات: ۹ فروردین ماه ۱۳۸۳

آثار: هم صدا با حلق اسماعیل، براده ها، بیدل، سپهری و سبک هندی، گنجشک و جبرئیل، گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس، نوش داروی طرح ژنریک، طلسم سنگ، در ملکوت سکوت، از شرابه های روسری مادرم، بال های بایگانی و ...

بیا عاشقی را رعایت کنیم

ز یاران عاشق حکایت کنیم

از آن ها که خونین سفر کرده اند

سفر بر مدار خطر کرده اند

از آن ها که خورشید فریادشان

دمید از گلوی سحر زادشان

غبار تغافل ز جان ها زدود

هشیواری عشق بازان فرود

عزای کهن سال را عید کرد  
شب تیره را غرق خورشید کرد  
حکایت کنیم از تباری شگفت  
که کوید درهم، حصاری شگفت  
از آن ها که پیمانۀ «لا» زدند  
دل عاشقی را به دریا زدند  
بین خانقاه شهیدان عشق  
صف عارفان غزل خوان عشق  
چه جانانه چرخ جنون می زنند  
دف عشق با دست خون می زنند  
سر عارفان سر فشان دیدشان  
که از خون دل خرجه بخشیدشان  
به رقصی که بی پا و سر می کند  
چنین نغمۀ عشق سر می کنند  
«هلا منکر جان و جانان ما  
بزن زخم انکار بر جان ما

اگر دشنه آذین کنی گرده مان

نبینی تو هرگز دل آزرده مان

بزن زخم، این مرهم عاشق است

که بی زخم مردن غم عاشق است

بیار آتش کینه نمرودوار

خلیلم! ما را به آتش سپار

که پروانه - در خلسه - طی طریق

به پایان برد با دو بال حریق»

در این عرصه با یار بودن خوش است

به رسم شهیدان سرودن خوش است

بیا در خدا خویش را گم کنیم

به رسم شهیدان تکلم کنیم

مگو سوخت جان من از فرط عشق

خموشی ست هان! اولین شرط عشق

بیا اولین شرط را تن دهیم

بیا تن به از خود گذاشتن دهیم

بین لاله هایی که در باغ ماست

خمشند و فریادشان تا خداست

چو فریاد با حلق جان می کشند

تن از خاک تا لامکان می کشند

سزد عاشقان را در این روزگار

سکوتی از این گونه فریادوار

بیا با گل لاله بیعت کنیم

که آلاله ها را حمایت کنیم

حمایت ز گل ها، گل افشاندن است

هم آواز با باغبان خواندن است

## ۲۱ - حسینی سید عبدالله

زادروز: ۷ خرداد ماه ۱۳۴۳

محل تولد: مشهد مقدس (تربت جام)

آثار: نافله باران، شعر شهودی (مجموعه مقالات)، فصل فراق، ضریح آفتاب و ...

در عرصه های خوف و خطر پا گذاشتید

رفتید و عشق را به تماشا گذاشتید

هم سنگران هم سفرم از چه رو مرا

با کوله بار خاطره تنها گذاشتید؟

در طی این طریق به سوی رها شدن

رسم وفا نبود مرا جا گذاشتید

با پیکر تپیده به خون، لحظه عروج

سر را به روی دامن زهرا گذاشتید

از هرچه داشتید، گذاشتید با امید

بر هرچه داشتید به دل، پا گذاشتید

در اشتیاق شعله این شمع سوختید

رفتید و عشق را به تماشا گذاشتید

## ۲۲- راکعی فاطمه

زادروز: ۱۵ اسفند ماه ۱۳۳۳

محل تولد: زنجان

آثار: سفر سوختن، آواز گل سنگ، مادرانه ها، در باره شعر، گزیده ادبیات معاصر، آوا و معنا در شعر نیما، منطق در زبان شناسی و ... .

به آرزو، به تصوّر، به خواب می ماند

به پرسشی که ندارد جواب می ماند

نگاه او چه بگویم به نهر جاری نور

گل رُخَش به گل آفتاب می ماند

به روح عاصی آتش، به طبع سرکش عشق

به قلب پر تپش انقلاب می ماند

چنین که برده ز سر هوش عاشقان یکسر

به شاه بیت غزل های ناب می ماند

خوشا شنیدن از آن لب که چشمه سار سخاست

ترنمی که به آواز آب می ماند

حقیقی است ولیکن به زعم همچو منی

به آرزو، به تصور، به خواب می ماند

**۲۳ - رحمانی صادق (محمد صادق رحمانیان)**

زادروز: ۱۳۴۴

محل تولد: شهرستان گراش فارس

آثار: با همین واژه های معمولی، انار و بادگیر، همه چیزها آبی است، گزیده ادبیات معاصر شماره ۱۲۰، سبزه‌ها قرمزها و... .

ای ابرهای معجزه، طوفان بیاورید

یک مشت خاطرات پریشان بیاورید

یک کاسه از طراوت آن دست های سبز

یا از گلوی تشنه باران بیاورید

ای بادهای غم زده دیگر دلم گرفت

بویی ز خاک پای شهیدان بیاورید

گفتید با تمام وقاحت به آسمان

بر سفره های خالی ما نان بیاورید

با آن همه ستاره روشن کسی نگفت

من سیب سرخ دارم و ایمان بیاورید



ای کوچه های سنگی بن بست، حالیا

چرخ زنید و رو به خیابان بیاورید

من می روم به سمت صمیمانه حیات

آینه، شمعدانی و قرآن بیاورید

پس با تمام حنجره ام جار می زنم

ایمان به انتهای زمستان بیاورید

## ۲۴- زارعی احمد

زادروز: ۱۳۳۶

محل تولد: شهرستان قاین از توابع خراسان جنوبی

فعالیت های ادبی: راه اندازی مجلات پیام انقلاب و امید انقلاب سپاه پاسداران، راه اندازی کنگره شعر دانشجویی، راه اندازی کنگره شعر جنگ و... .

باز امشب هوس گریه پنهان دارم

میل شبگردی در کوچه باران دارم

کوچه پر نم نم باران و هم آواز قنوت

خاک نم دیده و بر آن ردپای ملکوت

کسی از دور به آواز مرا می خواند

از فراز شب بی راز مرا می خواند

راهی می‌کده گمشده رندانم

من که چون راز دل می زدگان عریانم

باید از خود بروم تا که به او باز آیم

مست، تا بر سر آن راز مگو باز آیم

\*\*\*

ابر پوشانده در چوبی آن میخانه

پشت در باغ و بهارست و می و افسانه

چمنی سبزتر از سبز و بر آن همچو منی

می مرد افکن و نقل از لب شیرین دهنی

چون خرد پهن کنم روی زمین سجاده  
روی سجاده تن عقل به مهر افتاده  
خرد خرد همان به که مسخر باشد  
عقل کوچک تر از آن ست که رهبر باشد  
تا که شیرین کندم کام و برد تشویشم  
آن می تلخ تر از صبر بنه در پیشم

\*\*\*

باز امشب هوس گریه پنهان دارم  
میل شب گردی در کوچه باران دارم  
حال من حال نمازست و دو دستم خالی  
راه من دور و درازست در این بی حالی  
شب و باران و نمازست و صفا پیدا نیست  
کدخدایان همه هستند و خدا این جا نیست  
همه هستند بدانسان که برون از دستند  
عده ای مست می و عده ای از خود مستند  
امشب از خود به درآییم و صفایی بکنیم  
دستی از جان به در آریم و دعایی بکنیم

\*\*\*

چه صفایی که میان من و حق دیوارست

یا چه مستی که چنین خصم خدا هشیارست

پیش از این راه صفا این همه دشوار نبود

بین میخانه و ما این همه دیوار نبود

کاخ با کوخ؛ چه می بینم؛ عزیزان، یاران!

این قصوری ست که از ماست نه از هشیاران!

آی خورشید، برادر! نفسی با من باش

ظلمات ست برآ، در نفسم روشن باش

مهرورزان قدیمیم که یک تن بوده

با هم از روز ازل یک سره روشن بوده

از سر مهر برآ و نظری در من کن

حال و روز من و این طایفه را روشن کن

یکی از قصر در آمد که برو؛ داد این ست!

هر که جز فتوی ما داد یقین بی دین ست

بگذارید که فتوا بدهم تضمینی:

ستر کفرست گر از قصر برآید دینی!

هر که را قصر فرازست، فرازش قصرست

هر که در کاخ فرو رفت، نمازش قصرست!

\*\*\*

تیغ و اسب ست که پوسیده به میدان یارب

کاخ ها سبز شد از خون شهیدان یارب

آی مومن! به کجا؟ دین تو این جا مانده ست

پشت دیوار در قصر خدا جا مانده ست!

حق نه این است که با قصر نشینان باشیم

حق نه این ست که ما در صف اینان باشیم

حق در این است که تیغ علوی برگیریم

روش پرمنش فاتح خیبر گیریم

دینم امروز به میدان خطر افتاده است

کارش امروز به گوساله زر افتاده است

مگذارید که گوساله دهن باز کند

ورنه موسی شود و دعوی اعجاز کند!

\*\*\*

گرچه موسی صفتان با دل و جان می کوشند

باز گوساله پرستان همه را می دوشند!

گر که خود را به مثل مانی ارژنگ کنند

نتوانند به نیرنگ مرا رنگ کنند

در نیام دهنم زنگ زده تیغ زبان

همه تن چشمم و دائم نگرانم نگران

دین اگر می رود این گونه بینم فردا

غیر تسبیحی و ته ریشی از او نیست به جا

\*\*\*

باز امشب هوس گریه پنهان دارم

میل شبگردی در کوچه باران دارم

چشم بی معرفت ماست که روشن شده است

یا شغادست که هم رزم تهمتن شده است

کار این دست خودی دست پر انگشت من ست

ضرب این خنجر بشکسته که در پشت من ست

آی! در بین من و ما، من و ما پنهانند



زره از پشت بیندید که نامردانند

باز امشب هوس گریهٔ پنهان دارم

میل شبگردی در کوچه باران دارم

مردم آن به که مرا مست و غزل خوان بینند

اشک در چشم من ست و همه باران بینند

به صفای دل مردم که خدا در آن جاست  
به دل اشک تو که سعی صفا در آن جاست  
در گلوی من مست از نفس حق نفسی ست  
کز مژانیم ولی راستی از ما چه کسی ست؛  
دیده می زده ماست که روشن شده است  
جان چنان کرده رسوبی که همه تن شده است  
حال من حال نمازست و نماز این جا نیست  
شوق دیدار مرا سوخت و او پیدا نیست  
بگذارید نسیمی بوزد بر جانم  
تا که از جامه خاکی بکند عریانم  
نیمه شب شود از مهر تو جانم روشن  
با نمازی همه دل سبز و قنوتی گلشن  
چشم در راه بهاریم به نیرنگستان  
بال ما زنده و ما سنگ در این سنگستان

\*\*\*

دست ها در ملکوت و بدنم بر خاک ست  
ظاهر آلوده ام اما دل و جانم پاک ست  
باز هم بر سر گلدسته اذان خواهم داد  
فجر را بر همه آفاق نشان خواهم داد

تکیه دارید گر اول به خدا بسم الله

پس از آن بر دل و بر شانه ما بسم الله

ور نه این راه و شما تا به ندامت خانه

ور نه این سیر و شما تا هدف بیگانه

باز ما مرد نبردیم به یادت باشد

ما که در حادثه مردیم به یادت باشد

ما که افتادی اگر، پا به رخت نگذاریم

یا علی گفته، از خاک ترا برداریم

\*\*\*

این میان آن که غریب ست ولی است و منم

و این میان آن که نجیب ست علی است و منم

همه عالم ز شما مهر ولی باز از ما

کاخ ها آنِ شما، تیغ و علی باز از ما

خط اگر خط ولا بود نجات ست در آن

مقصد جمله خدا بود نجات ست در آن

\*\*\*

شب و باران و نمازست و همه آواز قنوت

باقی مثنوی ام را بسرایم به سکوت

## ۲۵ - سبزواری حمید

نام اصلی: حسین آقا ممتحنی

زادروز: ۱۳۰۴

محل تولد: سبزوار

وفات: ۲۲ خرداد ۱۳۹۵ در تهران

آثار: سرود درد، سرود سپیده، سرودی دیگر، تو عاشقانه سفر کن، بانگ جرس، این بانگ آزادی و... .

وقت است تا برگ سفر، بر باره بندیم

دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم

از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم

بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

دریادلان راه سفر در پیش دارند

پا در رکاب راهوار خویش دارند

گاه سفر را چاووشان فریاد کردند

منزل به منزل حال ره را یاد کردند

گاه سفر آمد، نه هنگام درنگ است

چاووش می گوید که ما را وقت تنگ است

گاه سفر آمد، برادر! گام بردار  
چشم از هوس، از خورد، از آرام بردار  
گاه سفر آمد برادر! ره درازست  
پروا مکن بشتاب! همت چاره سازست  
گاه سفر شد، باره بر دامن برانیم  
تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم  
وادی نه ایمن، هان مگو، باید سفر کرد  
از هفت وادی در طلب باید گذر کرد  
وادی نه ایمن، رهنمان در رهگذارند  
بیم حرامی نیست، یاران هوشیارند  
وادی نه ایمن، جاده هموارست ما را  
امید بر عزم جلو دارست ما را  
وادی پر از فرعونیان و قبطیان ست  
موسی جلو دار است و نیل اندر میان ست  
تکریتیان صد دام در هر گام دارند  
راه آشنایان، ره به مقصد می سپارند

ره توشه باید کو؟ بیاور کوله بارم

امید را ره توشه بهر راه دارم

ره توشه باید، پای من همواره پو باش

هفتاد وادی پیش رو گر هست گو باش

ره توشه باید، عزم را در کار بندم

دل بر خدا آن گه به رفتن باره بندم

ره توشه باید، مرغوا مشنوز هر کس

ره توشه ما را شوق دیدار حرم بس

تنگ است ما را خانه، تنگ است ای برادر!

بر جای ما بیگانه، تنگ است ای برادر!

تنگ است ما را خانه بر دشمن نهادن

تاراج و باج و فتنه را گردن نهادن

تاراج و باج و فتنه را گردن نهادیم

خفتیم، غافل، خانه بر دشمن نهادیم

خفتیم غافل از معادای حرامی

کردیم سر تسلیم یاسای حرامی

خفتیم غافل رزم را از یاد بردیم  
پس داوری بر محضر بیداد بردیم  
خفتیم و دشمن، داد، نی، بیدادمان داد  
خواب و خور و افیون و مستی یادمان داد  
دشمن، سرا بگرفته و راه نفس هم  
دست عمل بشکسته و پای فرس هم  
تاراج شد، تاراج هر کالایمان بود  
خاموش شد هر نغمه، کاندرا نایمان بود  
ما خامش و او هر طرف شور و شغب کرد  
تاوان خورد و خفت مستی را طلب کرد  
سینا و طور و عزّه را بلعید با هم  
ما خفته و او در تهاجم قدس را هم  
جولان، به جولانی دگر بگرفت از ما  
ماندیم، ما سرگشته، او را قدس و سینا  
فرمان رسید: این خانه از دشمن بگیرید  
تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید



یعنی کلیم، آهنگِ جان سامری کرد

ای یاوران! باید ولی را یآوری کرد

وقت ست تا زاد سفر بر دوش بندیم

دل بر پیام دل کش چاووش بندیم

چابک سواران، رهروان، احرام بستند

دل بر طنین این صلاهی عام بستند

آهنگ رفتن کن که ما را چاره فرد است

واماندن از این کاروان، درد است، درد است

باید خطر کردن، سفر کردن، رسیدن

ننگ است از میدان، رمیدن، آرمیدن

وادی به وادی سینه باید سود بر راه

منزل به منزل رفت باید تا سحرگاه

گر خاره و خارا و گر دور است منزل

حکم جلودار است بر بندیم محمل

ما را گریزی جز که آهنگ سفر نیست

عزم سفر کن فرصت بوک و مگر نیست

باور مکن، افسانهٔ افسونگران را  
همراه باید شد در این ره کاروان را  
باور مکن، امید دیدار حرم نیست  
گامی فرانہ، تا حرم جز یک قدم نیست  
از دشت و دریا در طلب باید گذشتن  
بی گاه و گاه و روز و شب باید گذشتن  
گر صد حرامی، صد خطر در پیش داریم  
حکم جلودار است سر در پیش داریم  
حکم جلودار است بر هامون بتازید  
هامون اگر دریا شود از خون بتازید  
فرض است فرمان بردن از حکم جلودار  
گر تیغ بارد، گو بیارد نیست دشوار  
جانان من برخیز و آهنگ سفر کن  
گر تیغ بارد گو بیارد جان سپر کن  
جانان من برخیز! بر جولان برانیم  
ز آن جا به جولان تا خط لبنان برانیم

آن جا که جولانگاه اولاد یهوداست

آن جا که قربانگاه زعتر، صور، صیداست

آن جا که هر سو صد شهید خفته دارد

آن جا که هر کویش غمی بنهفته دارد

جانان من! اندوه لبنان کشت ما را

بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

جانان من! برخیز باید بر «جبل» راند

حکم است باید باره بر دشت امل راند

جانان من برخیز و زین بر بارگی نه

زی قدس، زی سینا، قدم یکبارگی نه

باید ز آل سامری کیفر گرفتن

مرحب فکندن، خیبری دیگر گرفتن

باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین

باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

باید به سر، زی مسجد الاقصی سفر کرد

باید به راه دوست، ترک جان و سر کرد

جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش

آنک امام ما علم بگرفته بر دوش

تکبیر زن، لیک گو، بنشین به رهوار

مقصد، دیار قدس هم پای جلودار ...

## ۲۶ - سپاهی علیرضا

زادروز: اول دی ماه ۱۳۴۹

محل تولد: سنگ دیوار (با تلفظ محلی سندیفال) از توابع دهستان هزار مسجد (به مرکزیت لایین) در شهرستان کلات نادری

آثار: فواره ها، تقویم تنهایی، شرح بت پرستی ها.

فواره ها که یخ زده بودند، وا شدند

در ناگهان ظهر زمستان، رها شدند

تکرار سربلندی دیرین خویش را

هر بار پیش از آن که نشینند، پاشدند

هر چند شوق رفتشان بسته بود پای

در راستای قامت خود جابه جا شدند

فواره های ساده که از ارتفاع رود

در زیر بار روشنی خویش تاشدند

فواره های تاشده با دسته ای زلال

در دست آفتاب زمستان عصا شدند

در گیر و دار صحبت فواره و عبور

یاران باد وارد این ماجرا شدند

فواره های رم زده در های و هوی باد

یکدست، دست های بلند دعاشدند

یک عده در عبور خود از ابر و آسمان

در امتداد روشن خود تا خدا شدند

یک عده نیز خسته در آوردگاه باد

از خویش با خیال نشستن جدا شدند

فواره ها - خلاصه بگویم - که عاقبت

## ۲۷ - سعیدی کیاسری هادی

زادروز: ۹ آبان ۱۳۴۶

محل تولد: کیاسر مازندران

آثار: نامی که گم شد، یادنامه استاد اوستا، گزیده غزل استاد اوستا و ... .

مبارکت ای صبور شب ها، به صبح تابان رسیدی آخر

ز دل پراکندگی گذشتی، به مطلق جان رسیدی آخر

سری نداری، تنی نداری، به غیر خود دشمنی نداری

شمیم پیراهنی نداری؛ ولی به کنعان رسیدی آخر

دریچه شعله ور گشودی، به عشق آتش جگر گشودی

ز بستر سینه پر گشودی، به زیر دندان رسیدی آخر

شکفت در شعله های خونت، گدازه های تب و جنونت

هزار ابر از دلت برآمد؛ به گل، به باران رسیدی آخر

شبی - شب خنجر و ستاره - به مرگ آویختی دوباره

گذشتی از آسمان سواره؛ به خود، به انسان رسیدی آخر

تو خواب سرسبز ریشه بودی، بهار فردای بیشه بودی

در ابتدای همیشه بودی، ولی به پایان رسیدی آخر

## ۲۸ - سیار محمد مهدی

زادروز: اول تیر ماه ۱۳۶۲

محل تولد: در زاهد شهرِ فسا (استان فارس)

آثار: رودخوانی، حق السکوت، دادخواست، بی خوابی عمیق، یادآوری و... .

مرگ بر

تازیانه ها

تازیانه های بی امان

به گرده های بی گناه بردگان

مرگ بر

مرگ ناگهانی

صد هزار زندگی

- در یکی دو ثانیه -

با سقوط علم از آسمان!

مرگ بر

کشتن جوانه ها

مرگ بر

انتشار سم

در زلال رودخانه ها

مرگ بر فصاحت دروغ



مرگ بر

بوق های بوووق

ص: ۸۴

مرگ بر

سیم های خاردار و کشت زارهای مین

مرگ بر

گورهای دسته جمعی و

بندهای انفرادی زمین

مرگ بر بریدن نفس

مرگ بر قفس

مرگ بر شکوه خار و خس

مرگ بر هوس

مرگ بر حقوق بی بشر

مرگ بر تبر

مرگ بر شراره های شر

مرگ بر سفارت شنود

مرگ بر

کودتای دود

زنده باد زندگی او

زنده باد زندگی من... تو... ما

یک کلام:

مرگ بر

آم...ری...کا

مرگ بر ابولهب

مرگ بر یزید و شمر و ابن سعد

مرگ بر

زاده زیاد

ص: ۸۵

بگو بلند: بیش باد!

مرگ بر

قطعنامه های بستن فرات

قحط آب

مرگ بر

تیر مانده بر گلوی کودک رباب

مرگ بر

قتل خنده های روشن علیرضا

مرگ بر گلوله ای که خط کشید

روی خاطرات آرمیتا

یک کلام:

مرگ بر آمریکا

یک عده ما شدند و گروهی شما شدند

## ۲۹ - طهماسبی قادر

زادروز: ۹ شهریور ۱۳۳۱

محل تولد: میانه (میانج)

تخلص: فرید

آثار: عشق بی غروب، گزیده ادبیات معاصر شماره ۹۴، روزی به رنگ خون، پری ستاره ها، پری شدگان، پری بهانه ها و ... .

بخوان حماسه، که از دل قرار برگردد

صغیر سوخته ام را شرار برگردد

صداقتم به سریر کلام بنشیند

صراحتم به سخن، آشکار برگردد

به چهره ام تب غیرت چنان گل اندازد

که صبر خشم کشم را عذار برگردد

به رهگذار وقاحت نشسته ای تا چند

که ننگ رفته بر این لاله زار برگردد؟

در این بهشت عدالت چه خیره می کوشی

که بر مراد ستم کار، کار برگردد؟

ز خون ما و شما آسیا بگردانند

قسم به خون که اگر روزگار برگردد

سنان بیبارد اگر بر عمود قامت ما

گمان مبر به یمین و یسار برگردد

بر این شهید سرا کفر بر نخواهد گشت

خلوص ما مگر از کردگار برگردد  
جفای رفته بر این ملک برنمی گردد  
مگر ز قبله وحدت مدار برگردد  
بخوان حماسه، که چابک سوار همت ما  
بر آن سر است به اصل و تبار برگردد  
بیار مرکب بی زین و جوش بی پشت  
که مرد جنگ نه از کارزار برگردد  
از این مدافعه بی فتح برنمی گردیم  
مگر که مرکب ما بی سوار برگردد  
بریز باده ایثار، کز دماغ تهی ست  
کسی کز این شب می هوشیار برگردد  
امید سر زده من! خدای من تا چند  
ز خم سرای شهادت خمار برگردد؟  
چنان در آتشم امشب که در حریم دلم  
اگر چمد نفسی، داغدار برگردد  
«فرید» سوی تو می آید ای نهایت سرخ  
از این سفر نکند شرمسار برگردد

۳۰ - عبدالملکیان محمدرضا

زادروز: ۱۴ خرداد ۱۳۳۱

محل تولد: نهاوند

آثار: مه در مه، ریشه در ابر، رباعی امروز، ردپای روشن باران، مهربانی، آوازهای اهل آبادی، ساده با تو حرف می زنم و ... .

از آتش

چه مردان سبزی

چه مردان سبزی از آتش گذشتند

چه مردان سبزی در آتش نفس تازه کردند

زمین تشنه

من تشنه

دل های با خویش و با هیچ پیوسته، تشنه

چه مردان سبزی به دریا رسیدند

نسیمی نیامد

نسیمی نرسید

نسیمی مرا رو به معنای شبنم نچرخاند

دل من گره گیر گل های قالی

دل من گره گیر برگ حقوق تقاعد

دل من گره گیر یک میز

یک پله





دل من گره گیر من ماند

چه مردان سبزی به آیین افرا رسیدند

دل من گره گیر تزویر پنهانی یک ترازو

دل من گره گیر یک حجره

یک خانه

یک کارخانه

دل من گره گیر حراج انصاف

چه مردان سبزی به باغ تماشا رسیدند

دل من نپرسید

چرا خانه ام از عبور پرستو تهی شد

چرا پشت تنهایی ام

رد پرواز پروانه ها سوخت

مسیر نگاهم

چرا از نفس های باران جدا ماند

چرا کرت دستان سبزم ورق خورد

و دیگر کسی سمت سرچشمه باغ را

از دل من نپرسید

دل من گره گیر من ماند

و «امروز» پای مرا بست

و افسون يك وعده، يك وجه

و جادوى يك نام

و آوازه يك تريون

و پيوند رنگين ترين چاپ

با دفتر شعر وا خورده من

مرا از مسیر کبوتر جدا کرد

و من چشم بستم بر اندوه مرغان آبی

و من پشت کردم به قانون افرا

و من پا نهادم به چشم شقایق

و من چشم بستم به هنگامه آه

در سینه چاه

و از کوچه رنج سرشار یک شهر

دامن کشیدم

من آینه درد را حس نکردم

و آن میل پنهان مرا برد

بریدم

به غربت رسیدم

و بیگانگی از دلم آسمان را درو کرد

و من پشت کردم

به مردان سبزی که در آسمان ریشه دارند

و مردان سبزی که از خوان آتش گذشتند

و مردان سبزی که در باغ آتش

نفس تازه کردند

چه مردان سبزی

چه مردان سبزی به محراب معنا رسیدند

و من سقف بینایی ام را

چراغ کبوتر نیفروخت

و من باغ دانایی ام

میوه ای مهربان را نیاموخت

ص: ۹۱

و من تا چراغان معنای یک گل

دلم را نبردم

دل من گره گیر من ماند

و مردابِ امروز پای مرا بست

چه مردان سبزی به دریای فردا رسیدند!

### ۳۱- عرفان پور میلاد

زادروز: اول بهمن ۱۳۶۷

محل تولد: شیراز

آثار: از شرم برادرم، پاییز بهاری ست که عاشق شده است، جشن فراموشی ها، بی خبری ها، چاره ها، از آخر مجلس، راهبندان و... .

۱

ما سینه زدیم بی صدا باریدند

از هرچه که دم زدیم، آن ها دیدند

ما مدعیان صف اول بودیم

از آخر مجلس شهدا را چیدند

۲

با دشمن خویشیم دمام در جنگ

او با دم تیغ آمده، ما با دل تنگ

ما رود مدامیم، بگوئید به تیغ

ما شیشه عطریم بکوئید به سنگ

۳

این کیست که با این همه غم می خندد

زخمی شده باز دم به دم می خندد

در مرگ چه رازی ست که این کهنه درخت

با هر تبری که می زنم می خندد



ای کاش فراغتی فراهم می شد  
از وسعت درد قطعه ای کم می شد  
این بار مصیبتی که بر شانه توست  
ایوب اگر داشت قدش خم می شد

تا مرهم زخم کهنه ما نمک است  
هر سو که نگاه می کنم قاصدک است  
من ماندم و یک درد به نام پرواز  
این درد میان مردها مشترک است

## ۳۲ - عزیزی احمد

زادروز: ۴ دی ماه ۱۳۳۷

محل تولد: سرپل ذهاب کرمانشاه

وفات: ۱۵ اسفند ۱۳۹۵

آثار: کفش های مکاشفه، شرحی آواز، خوابنامه و باغ تناسخ، باران پروانه، رودخانه رؤیا، یک لیوان شطح داغ، ملکوت تکلم، روستای فطرت و ...

هین مگر هنگام هیجا آمده

یا مسیحا بر چلیپا آمده

هین مگر این زلزله تنزیل بود

یا طنین بال میکائیل بود

پاره شد چون فرق حیدر مه مگر

قبض شد روح رسول الله مگر

این خروش خون خیرالناس بود

یا کریوه یا اخی عباس بود

ای تو سکان سکینه مؤمنین

نوح امت، کشتی حق، قطب دین

ای ز صرع عشق تو غلیان خلق

رعشه ایمان تو در جان خلق

ای یل نفس پلید انداخته!

ای حسین با یزید انداخته!

ای بقا نوشیده پیر فانیان

خرقه پوش حلقه روحانیان

ای حسن پیموده راه حسین

پرچم خون بر گلوگاه حسین

معنی بیگانه با حرف آمده

یکه مرد الف در الف آمده

ای نفیر پنج تن آل عبا

چار قطب ارض را زیر قبا

ای به تو، روح خدا در گل شده

لامکان تا لامکان نازل شده

ای به اوج لافتی شهپر زده

حیدر این دوره خیر زده

ای به خندق بیرق فریاد ما

تیغ تو بر ذوالفقار آباد ما

ای سیه پوش تو خیل انس و جن

بهترین تفسیر نفس مطمئن

ای به نور مصطفی آینه دار

ای نخستین حیدر بی ذوالفقار

ای غریو نینوا در هی هی ات

زینبستان زینبستان در پی ات

ما مرید بیدل راه توایم

ما ز هر آینه خون خواه توایم

ای خم و می را به نی انداخته

خلق را در های و هی انداخته

هین مرو خلقی سقیم خود مکن

امت ما را یتیم خود مکن

ای گل حق این چه لالا کردن است

این چه وقت کوچ بالا کردن است

ای لب آینه حیرت گوی تو

خاک بر چشمان ما بی روی تو

ما همه آینه یاد توایم

بچه های نازی آباد توایم

ای صدای سرخ مظلومان مرو

یا خمینی جان محرومان مرو

دیگر آن قرآن ناطق، آه نیست

نقطه ای از باء بسم الله نیست

شیعیان! نالنده و مویان روید

در پی اش یا بن الحسن گویان روید

گرچه این عصر ظهور نایب است

قائم آل محمد غایب است

یا خمینی بی تو گلشن بی صفاست

داغ تو هم رنگ داغ مصطفاست

بی تو یک دانگ رسالت مانده است

قسط در برج عدالت مانده است

وای بر ما بی تو می میریم ما

قسط خود را از که می گیریم ما

یا خمینی کفه ایمان تویی

در ترازوی خدا میزان تویی

یا علی شیر دغل گِیرت کجاست؟

یا ولی عصر شمشیرت کجاست؟

یا علی مقداد کو عمار کو

استخوان مردی ابوذروار کو

آن که بشکافد ز هم وقت فرود

کعبه الاحباری آل سعود

وای بر ما قافله ی فرصت گذشت

چارده قرن از پی هجرت گذشت

پی به پی پیک بهاران می رود

هشت قرن از سر بداران می رود

هادی گم کرده را هان پس کجاست

مهدی ما بی پناهان پس کجاست

ای ولی مؤمنین لب باز کن

کعبه را از نو طنین انداز کن

لاله در تمثیل این غم نارس است

مهدیا داغ خمینی مان بس است

شیعیان زنجیر باید زد به خون

تا بهشت سرخ زهرا لاله گون

از چمن سبزی گذشت از لاله جوش



چون تهی شد جام پیر زهر نوش

فتنه چرخ مقرنس را بین

آتش بیت المقدس را بین

ای گروه مؤمنین وقت عزاست

حضرت صاحب زمان صاحب عزاست

قلب عرفان بی تپش در سینه شد

وہ چه خاکی بر سر آئینه شد

ای ز عطر پاک عرفان دامت

باغ کنعان در گل پیراهنت

بی تو وهمی از بهاران مانده است

سایه ای از سر بداران مانده است

شب شد و من همچنان دم می زنم

دم از آن خورشید عالم می زنم

جاده جاری گشته و ما می دویم

شب شد و ما بی خمینی می رویم

دشت، تفصیل سواران می دهد

باغ، بوی سربه داران می دهد

ما شب خود را شبانی می کنیم

در عدم ها دشت بانی می کنیم

دختران چون اشک در آئینه اند

مثل داغی کودکان بر سینه اند

کودکان این لاله های تازه جوش

گریه می نوشند از جام خروش

روح مجروح خدا تندیس شد

قطب ما امروز مغناطیس شد

شاعری پرسید از من در صعود

بی خمینی می توان آیا سرود

من برایش حیرتی آتش زدم

تکیه بر ابری تجلی وش زدم

می توان بر تیغۀ لالانه کرد

می توان در خنجرستان خانه کرد

می توان زنجیر غربت را جوید

می توان تا بوسعیدستان دوید

می توان بر ملک ری نخجیر زد

می توان تا جور هم زنجیر زد

می توان آری به صحرا شن گریست

لیک باید لال در باطن گریست

پیر از چنگ مریدان رفته است

رو به شاباش شهیدان رفته است

ای مریدان ما دچار هیبتیم

حق تجلی کرده و در غربتیم

یاد داری بر مصلاهی صلیب

نالۀ آن صد نیستان عندلیب

ما که بیرق دار بودا نیستیم

امت وهم یهودا نیستیم

این فغان آئینه دار ساز ماست

این تشنج سنت آواز ماست

ما دلی داریم از خون ریش ریش

ما عزاداریم از ده قرن پیش

شیعیان تیغ جلالی می خوردند

برگ خشک خشک سالی می خوردند

زخم می نوشند اینان مست مست

شیعیان شیرند حتی در شکست

رخ مپوش از داغ محمل های ما  
ذوالفقار اینجاست در دل های ما  
هر کجا شور حسینی می شود  
یک خمینی صد خمینی می شود  
رفت از خوف خمینی شب به غار  
این فقط یک تیغه بود از ذوالفقار  
تیغ اول رقص ربانی کند  
تیغ دوم ظلم را فانی کند  
تیغ اول تا دل کفار رفت  
نایب آمد هول استکبار رفت  
تیغ دوم کعبه را رقصان کند  
آنچه حیدر کرد با بت، آن کند  
وه چه خطبی آن سلاله بید کرد  
شیر ما را در نجف تبعید کرد  
بیشه هرگز هیبت شیری نکاست  
از نجف جز شیر هرگز برنخواست  
ای سد راه سکندر بازگرد  
ای قلاووز ای قلندر بازگرد  
ما ظهورستان نامت می شویم

کاسهٔ راه کلامت می شویم

ای خدا نوشیده و فانی شده

رخت خاک افکنده ربانی شده

بی تو ما را سایه ما را سوره نیست

دامن البرز را اسطوره نیست

بی تو زخم کهنه افیون می خورد  
شیعه می نالد، زمین خون می خورد  
آه ای آینه داران سنگتان!  
جاده های بی خمینی ننگتان!  
بوی خون در شیعیان بیدار شد  
باز تاریخ زمین تکرار شد  
روح ها بر شطی از تن می روند  
دختران شیون به شیون می روند  
آه این روح بلند آب هاست  
این همان عصیانگر خیزاب هاست  
از عدم می خورده پیر مست رفت  
عاشقان انگار عشق از دست رفت  
از خروس قریه بانگی مانده است  
این ولایت را دو دانگی مانده است  
بی خمینی خانقاه نور نیست  
بی خمینی هیچ کوهی طور نیست  
ای عدم پیمودگان خنجر کجاست  
ای ز شب برگشتگان! حیدر کجاست  
ابر می گرید بیابان نیز هم



کوچه می نالد خیابان نیز هم

### ۳۳ - علاءافشین

زادروز: ۴ فروردین ۱۳۴۸

محل تولد: شهرستان نور استان مازندران

آثار: یک عالم پروانه، نسیم دختر باد، یک سبب بوی بهار، خاطرات مه گرفته، دو منظومه بلند عاشورایی، گل صد برگ و تانک، کودکانه ها و غزل و ... .

دیدنش فتنه ها به دل می کرد

صورتش ماه را خجل می کرد

گر که می دید روی او بی شک

گل سرش را به زیر گل می کرد

آفتابی که در نگاهش بود

چشم خورشید را کسل می کرد

گریه یا خنده، اشک یا فریاد

با نگاهش مرا دودل می کرد

«او چو خورشید بود و من فانوس

حالت قطره بود و اقیانوس»

تا که لب را به گفته وا می کرد

شور و حالی دگر به پا می کرد

چشم دل باز کردم و دیدم

تار و پودش خدا خدا می کرد

او همان آفتاب تابان بود

یا که چشمان من خطا می کرد؟

ص: ۱۰۳

مولوی ہم اگر در آن جا بود

دامن شمس را رها می کرد ...

«او چو خورشید بود و من فانوس

حالت قطه بود و اقیانوس»

### ۳۴ - علی پور مصطفی

زادروز: ۴ فروردین ۱۳۴۰

محل تولد: تنکابن در استان مازندران

آثار: از گلوی کوچک رود، هفت بند مویه، گزیده ادبیات معاصر، باران انگورهای سوخته، در چهار راه نارنج، ساختار زبان شعر امروز، می ترواد مهتاب و... .

به باد خود را سپرده ای تا نشانی ات را کسی نداند

کجاست آن که زبان گشاید تو را به نام دلت بخواند

گم غبارِ غروبِ راهم - و ماهی کوچک سیاهم

به غیر چشم تو هیچ رودی مرا به دریا نمی رساند

بر آتشِ تفتِ تیغ صحرا، هزار سال است آبله پا

کرشمه چشمه ای دلم را پی نگاهِ تو می دواند

صنوبر قامتت نماید مگر درستی و راستی را

و گرنه گیسوی پیچ پیچت مرا به بی راهه می کشاند

تو و نماز و شب و سکوت، شکفته ای باز در قنوت

دوباره یک زخم باستانی، به شانه ام ریشه می دواند

### ۳۵ - فیض ناصر

زادروز: ۲ خرداد ۱۳۳۸

محل تولد: شهر مقدس قم

آثار: ترجمه اشعار و زندگی نامه ۴۰ شاعر ترک در سال ۱۳۸۰، گزیده ادبیات معاصر، فیض بوک، املت های دسته دار، نزدیک ته خیار و... .

کودکی سوخت در آتش به فغان، هیچ نگفت

مادری ساخت به اندوه نهران، هیچ نگفت

پدر پیر شهیدی که به عشق ایمان داشت

سوخت از داغ پسرهای جوان، هیچ نگفت

دختر کوچک همسایه ما پر زد و رفت

دل آینه شکست و کس از آن هیچ نگفت

وقتی از شش جهت آوار تبر می بارید

مردی از حنجر نامرد جهان هیچ نگفت

وطنم زخمی شمشیر دو صد حادثه گشت

باز با این همه از زخم زبان هیچ نگفت

آن طرف تر، پس دیوار بلند تردید

شاعری بود که با طبع روان هیچ نگفت

خاک خوبم، وطنم، در گذر از آتش و دود

آب شد، آب، ولی از غم نان هیچ نگفت

خواستم یک شب از خویش که آینه چه گفت؟

پاسخش باز همان بود، همان، هیچ نگفت

### ۳۶ - فزوه علیرضا

زادروز: اول بهمن ماه ۱۳۴۲

محل تولد: گرمسار، استان سمنان

آثار: از نخلستان تا خیابان، دو رکعت عشق، شبلی و آتش، این همه یوسف، عشق علیه السلام، با کاروان نیزه، من می گویم  
شما بگریید، سوره انگور، صبح بنارس و... .

در کوله بار غربتم یک دل، از روزهای واپسین مانده است

عباس های تشنه لب رفتند، لب تشنه مشکی بر زمین مانده است

من بودم و او بود و گمنامی، نامش چه بود؟ انگار یادم نیست!

بر شانه های سنگی دیوار، نام تو ای عاشق ترین، مانده است

مثل نسیم صبح نخلستان، سرشار از زخم و سکوت و صبر

رفتید، اما در دل هر چاه، یک سینه آواز حزین مانده است:

«رفتیم اگر نامهربان بودیم» -رفتند اما مهربان بودند-

«رفتیم اگر بار گران...» آری، بار گرانی بر زمین مانده است!

بر شانه خونین تان، یاران! یک بار دیگر بوسه خواهم زد

بر شانه خونین تان عطرِ تابوت های یاسمین مانده است

ز آنان برای ما چه می ماند؟ یک کوله بار از خاطرات سبز

از من ولی یک چشم بارانی، تنها همین، تنها همین مانده است



## ۳۷ - کاشانی سپیده

نام اصلی: سرور اعظم باکوچی

زادروز: اول مرداد ماه سال ۱۳۱۵

محل تولد: کاشان

وفات: بیست و دوم بهمن ۱۳۷۱

آثار: پروانه های شب، هزار دامن گل سرخ، سخن آشنا، آنان که بقا را در بلا دیدند (مجموعه یادداشت های دفاع مقدس)، گزیده ادبیات معاصر شماره ۳۱، مجموعه آثار، انتشارات انجمن قلم و... .

به خون گر کشی خاک من، دشمن من

بجوشد گل اندر گل از گلشن من

تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی

جدا سازی ای خصم، سر از تن من

کجا می توانی، ز قلبم زبایی

تو عشق میان من و میهن من

مسلمانم و آرمانم شهادت

تجلی هستی ست، جان کندن من

مپندار این شعله افسرده گردد

که بعد از من افروزد از مدفن من

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش

بتازد به نیرنگ تو، توسن من

کنون رود خلق است دریای جوشان

همه خوشهٔ خشم شد خرمن من

من آزاده از خاک آزادگانم

گل صبر می پرورد دامن من

جز از جام توحید هرگز ننوشم

زنی گربه تیغ ستم گردن من

بلند احترام، رهبرم، از درآمد

بهار است و هنگام گل چیدن من

### ۳۸ - کاشانی مشفق

نام اصلی: عباس کی منش

زادروز: اول مرداد ماه سال ۱۳۰۴

محل تولد: کاشان

وفات: ۲۸ دی ماه ۱۳۹۳

آثار: صلاهی غم، سرود زندگی، شراب آفتاب، آذرخش، آینه خیال، خلوت انس، راز مستان، کهکشان آبی و... .

با تو آن عهد که بستیم خدا می داند

بی تو، پیمان نشکستیم، خدا می داند

با تو، سرلوحه انصاف گشودیم به عدل

بی تو، دیباچه بستیم، خدا می داند

با تو، هر بند گره گیر گشودیم ز دست

بی تو، از پا نشستیم، خدا می داند

با تو، بستیم به هم سلسله ی صبر و ثبات

بی تو، هرگز نگستیم، خدا می داند

با تو، در میکده خوردیم می از جام ولا

بی تو، با یاد تو بستیم، خدا می داند

با تو، بودیم و نهادیم به فرمان تو سر

بی تو، در راه تو هستیم، خدا می داند

با تو، از دامگه حادثه جستیم و کنون

بی تو، سر بر سر دستیم، خدا می داند

حالی ای روح خدا، لطف خدا یاور ماست

پرتو روی نبی، پورعلی، رهبر ماست

۳۹ - کاظمی محمد کاظم

زادروز: ۱۳۴۶

محل تولد: هرات افغانستان

آثار: پیاده آمده بودم، روزنه (مجموعه آموزشی شعر)، کلید در باز (رهیافت هایی در شعر بیدل)، رصد صبح، قصه سنگ و خشت، کفران، شمشیر و جغرافیا، ده شاعر انقلاب و... .

و آتش چنان سوخت بال و پرت را

که حتی ندیدیم خاکسترت را

به دنبال دفترچه خاطراتت

دلگشت هر گوشه سنگرت را

و پیدا نکردم در آن کنج غربت

به جز آخرین صفحه دفترت را

همان دستمالی که پیچیده بودی

در آن مهر و تسیح و انگشتت را

همان دستمالی که یک روز بستی

به آن زخم بازوی هم سنگرت را

همان دست هایی که پولک نشان شد

و پوشید اسرار چشم ترت را

سحرگاه رفتن زدی با لطافت

به پیشانی ام بوسه آخرت را

و با غربتی کهنه تنها نهادی

مرا آخرین پاره پیکرت را

و تا حال می سوزم از یاد روزی

که تشییع کردم تن بی سرت را

کجا می روی ای مسافر؟ درنگی!

ببر با خودت پاره دیگری را

۴۰ - کاکایی عبدالجبار

زادروز: ۱۵ شهریور ۱۳۴۲

محل تولد: ایلام

آثار: آوازهای واپسین، مرثیه روح، سال های تاکنون، حتی اگر آینه باشی، گزیده ادبیات معاصر شماره ۷، بررسی تطبیقی ادبیات پایداری جهان، زنبیلی از ترانه، حق با صدای توست و... .

ای نگاه تو سرشار از عطر مهمان نوازی!

زیر باران بی رحم این عشق های مجازی

کی تنور گلوی تو می خواند آواز آتش؟

کی مرا در لهیب نفس های خود می گدازی؟

کی قدم می زنی در سکوت غریبانه من؟

کی به هم می خورد نظم این شانه های موازی؟

کی به آیات آتش صدای مرا می گشایی؟

کی به مضراب خنجر گلوی مرا می نوازی؟

می توانستی ای کاش از من سراغی بگیری

می توانستی ای کاش از من شهیدی بسازی

## ۴۱ - محدثی خراسانی مصطفی

زادروز: اول آذر ماه ۱۳۴۰

محل تولد: تایباد از شهرستان های منطقه باخرز خراسان

آثار: شاعران پروازی، هزار مرتبه خورشید، گزیده ادبیات معاصر شماره ۴۶، طنین کوه، سلوک باران، سکر سماع، بودن در بودن و ... .

بیا به آینه، قرآن، به آب برگردیم

بیا به اسب، حماسه، رکاب برگردیم

بیا دوباره مروری کنیم خاطره را

به روزهای خوش التهاب برگردیم

کنون که موعظه در کاخ ها نمی گیرد

بیا به سرب، به سرب مذاب برگردیم

به دست های پر از پینه، سفره های تهی

به حرف اول این انقلاب برگردیم

اگرچه طی شده وقت سفر ولی ای دل

بیا به آینه، قرآن، به آب برگردیم



**۴۲ - محمدی نیکو محمدرضا**

زادروز: ۱۷ مهر ماه ۱۳۴۰

محل تولد: تهران

آثار: سرزمین بی آسمان، آرش کمانگیر، گزیده ادبیات معاصر، شماره ۹۱، شعر امروز و ...

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت

یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت

تا قیامت همه جا محشر کبرای تو برپاست

ای شب تار عدم، شام غریبان عزایت

عطش و آتش و تنهایی و شمشیر و شهادت

خبری مختصر از حادثه کرب و بلایت

همرهانت صفی از آینه بودند و خوش آن روز

که درخشید خدا در همه آینه هایت

کاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابوالفضل

می فشاندیم سبک تر ز کفی آب به پایت

از فراسوی ازل تا ابد ای حلق بریده

می رود دایره در دایره پژواک صدایت

## ۴۳ - محمودی سهیل

نام اصلی: سیدحسین ثابت محمودی

زادروز: ۲۷ دی سال ۱۳۳۹

محل تولد: تهران، خیابان ایران (خیابان عین الدوله سابق)

آثار: دریا در غدیر، فصلی از عاشقانه ها، عشق ناتمام، عاشقانه در پاییز، می خواهم عاشقانه تر بخوانم، خانه ای روی ابرها، بهار ادامه پیراهن توست، از شلوغی پیاده روها و... .

دلم شکسته تر از شیشه های شهر شماست

شکسته باد کسی کاین چنین مان می خواست

شما چه قدر صبور و چه قدر خشم آگین

حضورتان چو تلاقی صخره با دریاست

به استواری معیار تازه بخشیدید

شما نه مثل دماوند او به مثل شماست

بیا که از همه دشت ها سوال کنیم:

کدام قله چنین سرفراز و پابرجاست؟

به یک کرامت آبی نگاه دوخته اید

کدام پنجره این گونه باز سوی خداست؟

میان معرکه لبخند می زنید به عشق

حماسه چون به غزل ختم می شود زیباست

شما که اید؟ صفی از گرسنگی و غرور

که استقامت و خشم از نگاهتان پیداست

اگر چه باغچه ها را کسی لگد کرده است

ولی بهار فقط در تصرف گل هاست

تخلص غزلم چیست غیر نام شما؟

ز یمن نام شما خود زبان من گویاست

**۴۴ - مردانی نصرالله**

زادروز: ۱۳۲۶ در کازرون

محل تولد: کازرون، استان فارس

تخلص: ناصر

وفات: ۱۳۸۲ در کربلا

آثار: خون نامه خاک، ستیغ سخن، قیام نور، سمند صاعقه، شهیدان شاعر، قانون عشق و ... .

این

غنچه گل از چمن گم شدگان است

آلاله

سرخ دمن گم شدگان است

هر

برگ گل سرخ که افتاده در این باغ

تن پاره ای

از باغ تن گم شدگان است

صبحی

که از آن روح فلق سرخ برآید

آینه

گلگون بدن گم شدگان است

جاویدترین

قصه ناگفته هستی

شیرین سخنی

از دهن گم شدگان است

گفتی

که از این گم شدگان نیست نشانی

هر

لاله نشان از کفن گم شدگان است

از

خویش برون، گم شده خویش مجوید

در

خانه دل ها وطن گم شدگان است

عطری

که در آمیخته با فطرت گل ها

بویی ست

که از پیرهن گم شدگان است

ص: ۱۱۹

در

غربت عالم نتوان زیست به شادی

شادی

همه در انجمن گم شدگان است

شب سوز

شهابی که فشانند گل خورشید

برقی

ز فروغ سخن گم شدگان است

خود

باختن و رفتن و از خویش گذشتن

معنای شدن در شدن گم شدگان است

## ۴۵ - معلم دامغانی علی

زادروز: ۱۳۳۰

محل تولد: دامغان

آثار: رجعت سرخ ستاره، گزیده ادبیات معاصر شماره ۴۷ و ...

کار صعب است در این راه، بگویم یا نه؟

توأمانند مه و ماه، بگویم یا نه؟

شرق از مرمره تا سند به پا می خیزد

خلق از افریقیه تا هند به پا می خیزد

خون تاجیک دگر جوش جنون خواهد زد

ازبک از آمویه، پاپوش به خون خواهد زد

باشه در صخره کشمیر فزون خواهد شد

بری از بیشه بنگال برون خواهد شد

ترکمن بر زبر باد سفر خواهد کرد

باز افغان به جهان عربده سر خواهد کرد

روم عثمانی از آینه برون خواهد تاخت

ترک شروانی از ارمن به لیون خواهد تاخت

اور و اربیل میندار که بی آیین ست

کرد سالار امین است، صلاح الدین ست

دوش نقشی به زمین آمد و نقشی برخاست

آذرخشی بدرخشید و درفشی برخاست

صبح امکان محال ست در عالم امروز

حشر رایات جلال ست در عالم امروز

گیتی از اشتلم شیعه دژم خواهد شد

جیش سنّی و ابا ضیه به هم خواهد شد

زیدی و مالکی افسانه دگر خواهد کرد

شافعی و حنفی ترک سمر خواهد کرد

هله رعد است، هلا برق به پا خواهد خاست

أمت واحده از شرق به پا خواهد خاست



۴۶ - ملکيان محمدحسين

زادروز: ۵ تير ۱۳۶۴

محل تولد: اصفهان

آثار: نت های گریه دار، جمع مکسر، توارد شخصی، بدیاری و ... .

یکایک سر شکست آن روز اما عهد و پیمان نه

غم دین بود در اندیشه مردم، غم نان نه

شبی ظلمانی و تاریک حاکم بود بر تهران

به لطف حضرت خورشید اما بر خراسان نه

کبوترهای گوهرشاد بودیم و صدای تیر

پریشان کرد جمع یک دل ما را، پشیمان نه

سراسر، صحن از فوج کبوترها چنان پر شد

که چندین بار خالی شد خشاب آن روز و میدان نه

یکی فریاد می زد شرمتان باد آی دژخیمان!

به سمت ما بیندازید تیر، اما به ایوان نه

یکی فریاد سر می داد بر پیکر سری دارم

که آن را می سپارم دست تیغ و بر گریبان نه

برای او که کشتن را صلاح خویش می داند

تفاوت می کند آیا جوان یا پیر؟ چندان نه

دیانت بر سیاست چیره شد، آری جهان فهمید

رضاجان است شاه مردم ایران، رضاخان نه!

کلاه پهلوی هم کم افتاد از سر مردم

نرفت اما سر آن ها کلاه زورگویان، نه!

گذشت آن روزها، امروز اما بر همان عهدیم

نخواهد شد ولی این بار جمع ما پریشان، نه!

به جمهوری اسلامی ایران گفته ایم: «آری»

به هرچه غیر جمهوری اسلامی ایران: «نه»

کجا دیدی که یک مظلوم تا این حد قوی باشد

اگرچه قدرت ما می شود تحریم، کتمان نه

دفاع از حرم یعنی قرار جنگ اگر باشد

زمین کارزار ما «تل آویو» است، تهران نه!

## ۴۷ - منوری هادی

زادروز: ۱۳۴۴

محل تولد: مشهد مقدس

آثار: کوچه های بی تقویم، اولین فصل زمین، پاره خطی تا ماه، دوباره شیعه شدم (سفرنامه)، گزیده ادبیات معاصر، کوچه های علمدار و...

اگرچه موج مرده در سواحل

هنوز بوی جبهه می دهد گلم

به بادها قسم که در مسیرتان

همیشه تکه تکه می وزد دلم

اگرچه زیر پای جاده مانده ام

نمی برد کسی مرا به منزل

دلم مسیر تیغ های آخته ست

که تکه تکه طی شود مراحل

مگر به نور عشق پشت کرده ام

که سایه سبز می شود مقابلم

خدای من مباد آن زمان رسد

که عافیت کشد به راه باطم

## ۴۸ - موسوی گرمارودی سید علی

زادروز: ۳۱ فروردین ۱۳۲۰

محل تولد: شهر مقدس قم

آثار: در سایه سار نخل ولایت، سرود رگبار، در فصل مردن سرخ، خط خون، چمن لاله، دستچین، صدای سبز، گوشواره عرش و... .

درختان را دوست می دارم

که به احترام تو قیام کرده اند

و آب را

که مهر مادر توست،

خون تو شرف را سرخگون کرده است:

شفق، آینه دار نجابت

و فلق محرابی

که تو در آن

نماز صبح شهادت گزارده ای

در فکر آن گودالم

که خون تو را مکیده است

هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم

در حضيض هم می توان عزیز بود

از گودال پیرس

شمشیری که بر گلوی تو آمد

هر چیز و همه چیز را در کائنات

ص: ۱۲۶

به دو پاره کرد:

هرچه در سوی تو، حسینی شد

و دیگر سو، یزیدی

اینک ماییم و سنگ ها

ماییم و آب ها

درختان، کوهساران، جویباران، بیشه زاران

که برخی یزیدی

و گرنه حسینی اند

خونی که از گلوی تو تراوید

همه چیز و هرچیز را در کائنات به دو پاره کرد در رنگ!

اینک هرچیز: یا سرخ است

یا حسینی نیست!

آه، ای مرگ تو معیار!

مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت

و آن را بی قدر کرد

که مردنی چنان

غبطه بزرگ زندگانی شد!

خونت

یا خون بهایت حقیقت

در یک تراز ایستاد

و عزم، ضامن دوام جهان شد

- که جهان با دروغ می پاشد -

و خون تو، امضای «راستی» است

تو را باید در راستی دید



ص: ۱۲۷

و در گیاه،

هنگامی که می روید

در آب،

وقتی می نوشاند

در سنگ،

چون ایستادگی ست

در شمشیر،

آن زمان که می شکافد

و در شیر،

که می خروشد؛

در شفق که گلگون است

در فلق که خنده خون است

در خواستن برخاستن؛

تو را باید در شقایق دید

در گل بوید

تو را باید از خورشید خواست

در سحر جست

از شب شکوفاند

با بذر پاشاند

با باد پاشید

در خوشه ها چید

تورا باید تنها در خدا دید.

هر کس، هر گاه، دست خویش

از گریبان حقیقت بیرون آورد

خون تو از سرانگشتانش تراواست

ابدیت، آینه ای ست

پیش روی قامت رسای تو در عزم

آفتاب، لایق نیست

وگر نه می گفتم

جرقه نگاه توست.

تو تنها تر از شجاعت

در گوشه روشن وجدان تاریخ

ایستاده ای

به پاسداری از حقیقت

و صداقت

شیرین ترین لبخند

بر لبان اراده توست

چندان تناوری و بلند

که به هنگام تماشا

کلاه از سر کودک عقل می افتد.

بر تالابی از خون خویش

در گذرگه تاریخ، ایستاده ای با جامی از فرهنگ

و بشریت رهگذار را می آشامانی

-هرکس را که تشنه شهادت است-

نام تو، خواب را بر هم می زند

آب را طوفان می کند

کلامت، قانون است

خرد، در مصاف عزم تو، جنون

تنها واژه تو خون است، خون

ای خداگون!

مرگ در پنجه تو

زبون تر از مگسی ست

که کودکان به شیطنت در مشت می گیرند

و یزید، بهانه ای،

دستمال کثیفی

که خلط ستم را در آن تف کردند

و در زباله تاریخ افکندند

یزید کلمه نبود

دروغ بود

زالویی درشت

که اکسیژن هوا را می مکید

مخنتی که تهمتِ مردی بود

بوزینه ای با گناهی درشت:

«سرقَت نام انسان»

و سلام بر تو

که مظلوم ترینی

نه از آن جهت که عطشانت شهید کردند

بل از این رو که دشمنت این است

مرگ سرخت

تنها نه نام یزید را شکست

و کلمه ستم را بی سیرت کرد

که فوج کلام را نیز در هم می شکنند

ص: ۱۳۰

هیچ کلام بشری نیست

که در مصاف تو نشکند ای شیرشکن!

خون تو بر کلمه فزون است

خون تو در بستری از آن سوی کلام

فراسوی تاریخ

بیرون از راستای زمان

می گذرد

خون تو در متن خدا جاری ست

یا ذبیح الله

تو اسماعیل گزیده خدایی

و رؤیای به حقیقت پیوسته ابراهیم

کربلا میقات توست

محرم میعاد عشق

و تو نخستین کس

که ایام حج را

به چهل روز کشاندی و أتمَّناها بِعَشْرٍ

آه،

در حسرت فهم این نکته خواهم سوخت

که حج نیمه تمام را

در استلام حجر وانهادی

و در کربلا

با بوسه بر خنجر، تمام کردی.

مرگ تو،

مبدأ تاریخ عشق



ص: ۱۳۱

آغاز رنگ سرخ

معیار زندگی ست.

خط با خون تو آغاز می شود:

از آن زمان که تو ایستادی، دین راه افتاد

و چون فرو افتادی

حق برخاست

و «راستی» درست شد

و از روانه خون تو

بنیاد ستم سست شد

در پاییز مرگ تو

بهاری جاودانه زاید

گیاه روید

درخت بالید

و هیچ شاخه نیست

که شکوفه ای سرخ ندارد

و اگر ندارد

شاخه نیست

هیزمی ست ناروا بر درخت مانده!

تو، راز مرگ را گشودی

کدام گره، با ناخن عزم تو وانشد؟

شرف، به دنبال تو لابه کنان می دود

تو، فراتر از حمیتی

نمازی، نیتی

یگانه ای، وحدتی

ص: ۱۳۲

آه ای سبز!

ای سبز سرخ!

ای شریف تر از پاکی

نجیب تر از هر خاکی

ای شیرینِ سخت

ای سخت شیرین!

بازوی حدید!

شاهین میزان!

مفهوم کتاب، معنای قرآن!

نگاهت سلسله تفاسیر

گام هایت وزنه خاک

و پشتوانه افلاک

که جای خدا در تو جاری ست

کز لبانت آیه می تراود؟

عجبا!

عجبا از تو، عجبا!

حیرانی مرا با تو پایانی نیست

چگونه با انگشتانه ای

از کلمات

اقیانوسی را می توان پیمانہ کرد؟

بگذار بگیریم

خون تو در اشک ما تداوم یافت

و اشک ما، صیقل گرفت

شمشیر شد

ص: ۱۳۳

و در چشم خانه ستم نشست

تو قرآن سرخی

«خون آیه» های دلاوریت را

بر پوست کشیده صحرا نوشتی

و نوشتارها

مزرعه ای شد

با خوشه های سرخ

و جهان یک مزرعه شد

با خوشه، خوشه، خون

و هر ساقه:

دستی و داسی و شمشیری

و ریشه ستم را وجین کرد

و اینک

و هماره

مزرعه سرخ است

یا ثار الله

آن باغ مینوی

که تو در صحرای تفته کاشتی

با میوه های سرخ

با نه‌های جاری خوناب

با بوته‌های سرخ شهادت

و آن سروهای سبز دلاور

باغی ست که باید با چشم عشق دید

اکبر را

ص: ۱۳۴

صنوبر را

بوفضایل را

و نخل های سرخ کامل را

حر، مشخص نیست

فضیلتی ست

از توشه بار کاروان مهر جدا مانده

آن سوی رود پیوستن

و کلام و نگاه تو

پلی ست

که آمدمی را به خویش باز می گرداند

و اما دامت:

جمجمه های عاریه را

در حسرت پناه یافتن

مشتعل می کند

از غبطه سر گلگون حر

که بر دامن توست

ای قتیل!

بعد از تو

«خوبی» سرخ است

و گریه سوک

خنجر

و غمت توشه سفر

به ناکجا آباد

و ردّ خونت



راهی

که راست به خانه خدا می رود...

تو از قبیله خونی

و ما از تبار جنون

خون تو در شن فروشد

و از سنگ جوشید

ای باغ بینش

ستم، دشمنی زیباتر از تو ندارد

و مظلوم، یآوری آشناتر از تو

تو کلاس فشرده تاریخی

کربلای تو،

مصاف نیست

منظومه بزرگ هستی ست،

طواف است.

پایان سخن

پایان من است

تو انتها نداری

۴۹ - مؤدب علی محمد

زادروز: ۱۳۵۵

محل تولد: تربت جام، خراسان رضوی

آثار: دست خون، سفر بمباران، کهکشان چهره ها، عطر هیچ گلی نیست، الف های غلط، مرده های حرفه ای، عاشقانه های پسر نوح و... .

مرا مبین که چنین آب رفته لبخندم

هنوز غرقه امواج سرد اروندم

در این شبانه که غواص درد مواجم

به دستگیری یاران رفته محتاجم

کسی نگفته و مانده است ناشنیده کسی

منم شبیه کسی، آن که خواب دیده کسی

منم شمایل داغی که شرقیان دیدند

گلی که در شب آشوب، غربیان چیدند

منم شبیه به خوابی که این و آن دیدند

برای این همه مه پیکر جوان دیدند

منم که با سند زخم اعتبار خودم  
منم که چهره تاریخی تبار خودم  
شبيه سوختن ایل داغدار خودم  
منم که با سند زخم اعتبار خودم  
پری نموده و بر پرده ها فریب شده  
فریب غرب مخور کاین چنین غریب شده  
ستاره ها و پری های سینما منگر  
به چشم غارنشینان چنین به ما منگر  
دروغ این همه رنگش تو را ز ره نبرد  
شلوغ شهر فرنگش دل تو را نخرد  
سخن مگو که چنین و چنان به زاویه ها  
مرو به خیمه تاریک این معاویه ها  
مبر حکایت خانه به کوی بیگانه  
مگو به راز، به دیوان، حکایت خانه  
اگرچه درد زیاد است و حرف ها تلخ است  
بهل که بگذرم از شکوه، ماجرا تلخ است

اگرچه حرف زیاد است و حرف شیرین است

بین به چهره من برد-بردشان این است

اگر نبود به کف تیغ من که تیزتر است

کجا ز طفل یمن طفل من عزیزتر است

مگر نه طفل من است این گلی که در یمن است

چرا فشردن دستی که بر گلوی من است؟

بهشت مردم شرقم، به غرب کی نگرم؟

دخیل کرب و بلایم، کجا به ری نگرم؟

چرا که مشق کنم، خط تیغ حرمله را؟

چرا به گندم ری بازم این معامله را؟

بین به من که برای جهان چه می خواهند

برای این همه پیر و جوان چه می خواهند

برای پیری این کودکان چه می خواهند

منم بلاغت تصویر آنچه می خواهند

گمان مبر که من سوخته ز مریخم

خلاصه همه بغض های تاریخم

بگو به دشمن تا گفت و گو به من آرد

پی مذاکره بگذار رو به من آرد

ز خنده های شما اخم من جمیل تر است

منم دلیل شما، زخم من جلیل تر است

بایست! قوت زانوی دیگران مطلب

به غیر بازوی خویش از کسی امان مطلب

به ضربه سم اسبان، به روز جنگ قسم

به لحن داغ ترین خطبه تفنگ قسم

که جز به تابش شمشیر، صبح ایمن نیست

چراغ های توهم همیشه روشن نیست

کجا به بره دمی گرگ ها امان دادند؟

کجا که راهزنان گل به کاروان دادند؟

مگر نه شیوه فرعون شان رجیم تر است

در این مناظره، موسای تو کلیم تر است؟

مکن هراس ز من، نامه امان توأم

چراغ شعله ور عیش جاودان توأم

به دیدگان وصالی در این فراق نگر

به کودکان ستمدیده عراق نگر

نه کدخدا به تو این قریه رایگان داده

به خط خون من این مرز را امان داده

نه چشم مست تو شرط ادامه صلح است

دهان سوخته ام قطعنامه صلح است

کنون که غرقه لطفم، مرا سراب بین

مرا در آینه رجعت آفتاب بین

جهان ز موج تو پر شد، خودت جزیره مباش

یمن اویس شد اکنون، تو بوهریره مباش

چه گویمت که از این بیش تر نباید گفت

به گوش بتکده غیر از تبر نباید گفت

## ۵۰ - مهرابی عالیہ

زادروز: ۳۱ تیر ماه ۱۳۵۹

محل تولد: یزد

آثار: به رنگ آتش، مسافران کوپه صبح، گریه های شمع خنده های باد، خوشه های مینیاتوری، قلمدان های فیروزه، به امضای گل سرخ و... .

روی اجاق، قوری شبم گذاشتم

دم نوش خاطرات تو را دم گذاشتم

شد آخرین لباس تنت، دستمال اشک

این روضه را برای محرم گذاشتم

گفتی که صبر پیشه کن ای باغ مریم

هرروز ختم سوره مریم گذاشتم

هربار روی خون تو قیمت گذاشتند

غم های تازه ای به روی غم گذاشتم

هرگز تکان شانه دل را کسی ندید

من داغ لرزه را به دل بم گذاشتم

تو در رکاب حضرت زینب قدم زدی

من بر رکاب صبر تو، خاتم گذاشتم

حالا من و یتیمی گل های باغ تو

قابی که روی چادر بختم گذاشتم

این خانه بعد رفتن تو سنگر من است

این گونه پا به خطّ مقدم گذاشتم



## ۵۱ - میرافضلی سید علی

زادروز: ۱۳۴۸

محل تولد: رفسنجان

آثار: تقویم برگ های خزان، گنجشک ناتمام، گوشه تماشا، رباعی از نیما تا امروز، تمام ناتمامی ها،

خواب گنجشک ها، در آستانه تازه شدن، آهسته خوانی، به همین کوتاهی و... .

حیرت زده ام تشنه یک جرعه جوابم

ای مردم دریا! برسانید به آبم

آیا پس از دشت رهی هست؟ دهی هست؟

یا این که به بیراهی دویده است شتابم؟

من کوزه به دوش آمده ام چشمه به چشمه

شاید که تو را ای عطش گنگ بیابم

آهی و نگاهی... دریغا که خطا بود

یک عمر که با آینه ها بود خطابم

هر صبح من و حسرت خفتن

هر شب من و اندوه که حیف است بخوابم

چون صاعقه هر بار که عشق آمد و گل کرد

یک شعله نوشتند ملائک به حسابم

می نوشم از این تلخ اگر آتش اگر آب

حیرت زده ام تشنه یک جرعه جوابم

**۵۲ - میرزایی محمدسعید**

زادروز: ۲۴ آذر ۱۳۵۵

محل تولد: کرمانشاه

آثار: درها برای بسته شدن آفریده شد، مرد بی مورد، الواح صلح، فرجام، غزل هزاره دیگر، دیروز می شوم که بیایی و... .

زمانه خواست تو را ماضی بعید کند

ضمیر مفرد غائب کند شهید کند

شناسنامه درد تو را کند تمدید

تو را اسیر زمین مدتی مدید کند

درون بغچه عطرش نشد که دختر باد

سپیده دم گل زخم تو را خرید کند

ز دست خیمه بر این باغ ابری از اندوه

که رد پای تو را نیز ناپدید کند

زمانه بافت لباس عزا به قامت تو

که خود تهیه اسباب روز عید کند

زمانه خواست که در خانگاہ تاول ها

تو را مراد کند درد را مرید کند

کنون زمانه شاعر چه از تو بنویسد

خدا نصیب غزل مصرعی جدید کند

خدا نخواست فقط از تو سر بگیرد... خواست

که ذره ذره تمام تو را شهید کند

## ۵۳ - میرشکاک یوسفعلی

زادروز: ۲۰ شهریور ۱۳۳۸

محل تولد: روستای خیرآباد بن معلا در بخش لرستان خوزستان و از توابع شوش دانیال

آثار:

قلندران خلیج، از چشم اژدها، ماه و کتان، در سایه سیمرغ، جای دندان پلنگ، از زبان یک یاغی، زخم بی بهبود، گزیده ادبیات معاصر و ... .

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو

بین باقی ست روی لحظه هایم جای پای تو

اگر مؤمن اگر کافر به دنبال تو می گردم

چرا دست از سر من بر نمی دارد هوای تو

صدایم از تو خواهد بود اگر برگردی ای موعود

پر از داغ شقایق هاست آوازم برای تو

تو را من با تمام انتظارم جست و جو کردم

کدامین جاده امشب می گذارد سر به پای تو؟

نشان خانه ات را از تمام شهر پرسیدم

مگر آن سوتر است از این تمدن روستای تو؟

## ۵۴ - وحیدی سیمیندخت

زادروز: ۱۳۱۲

محل تولد: جهرم، استان فارس

آثار: یک آسمان شقایق، حس می کنم زندگی را، موج های بی قرار، به درک عشق رسیدن، این قوم ناگهان، هشت فصل سرخ، و ...

سفر به دامن دشتی خیال پرور کن

گل خیال مرا دانه دانه پر پر کن

به آبگیر سپهری دگر، بشو رخسار

نهال خرم عشقی دگر تناور کن

به باغ هستی من جلوه بهاری نیست

خزان گلبن سبز مرا تو باور کن

بهشت خانه من خلوتی ز تنهایی ست

نظر فراتر از این کلبه محقر کن

همیشه در سفر عاشقی چنان خورشید

بسوز و عالم اندیشه را منور کن

چو نور رد شو از این شیشه های رنگارنگ

هوای پر زدنی بهتر از کبوتر کن

## ۵۵ - هراتی سلمان

زادروز: اول فروردین ۱۳۳۸

محل تولد: روستای مزدشت از توابع تنکابن استان مازندران

وفات: ۹ آبان ۱۳۶۵

آثار: از آسمان سبز، دری به خانه خورشید، از این ستاره تا آن ستاره و... .

امسال سال موش است

سالی که هزار نقشه برای مردم کشیدی

و نیرنگ را

در محضر موش اعظم تلمذ کردی

دلت مثل پستو تاریک است

می دانم

و واحدهای درس «نداریم» را

تمام کرده ای

الهی اصلاً نداشته باشی

مردم که هیزم تری به تو نفروخته اند

تو را امریکایی می دانند

آن ها از این که باید در صف بمانند

دلخور نیستند

من بارها دیده ام





چه قدر صف را تحمل کرده اند

و برای ثبت نام در بسیج

و برای رأی دادن هم

داخل صف دعا می کردند

خواهرم می گوید:

تحملش آسان نیست

چگونه می شود این همه معطل خوردن شد

تو می خواهی خواهرم فرصت نکند

برای رزمندگان دست کش بیافد

تو همین را می خواهی

امریکا نیز

الهی هر چه در پستو داری زنگک بزند

مثل دلت که زنگک زده است

مثل تریاک قهوه ای شده است

تو نشئه پولی

اما یادت باشد

که ما هم کم نیستیم

زبانمان مدت هاست

با ذکر «بسم الله» بیعت کرده است

\*\*\*

تو در شب نشینی هایت

موش را با گربه آشتی دادی

تا کبوترها را بترسانی

و خیال کردی اگر نداشته باشیم

با تو هم صدا خواهیم شد

الحق که مثل موشی

از نوع موش کور

لاجرم کور خواندی

مادرم می گوید:

باکی نیست اگر قند نیست

خرما و کشمش هست

اگر این ها هم نیست

نخوردن هست، خدا هست

\*\*\*

قلب تو ای پستونشین حقیر

قلب تو مثل سکه های زمان طاغوت است

یک روی آن به عکس شاه مزین است

و روی دیگر آن عکس یک شغال

تو تلفیقی از شاه و شغالی

این سکه دیگر رایج نیست

و آخرین مهلتش پرپروز بود

سرانجام تو هم نزدیک است

چرا که ما پشتمان

از حضور مردم گرم است

می دانیم که نخواهی ماند

آن سان که دیگران نماندند

اما چه کنیم که تو هنوز هستی

تو همه جا هستی

ص: ۱۵۰

اما چون لوازم یدکی نایابی

و مثل زباله

میل انبار شدن با توست

تو فراوانی، عیناً کمبود

تو میل داری انبارت ورم کند از گوشت

مثل شکمت

شکل تو مثل کاریکاتور

لوچ است و خنده دار

و اندیشه ات

مثل بازارهای سر پوشیده نمور است

و بینش تو در حدود ویتترین است

به مرگ تو قسم

تو را از شاخه بودن خواهیم چید

و تو را مثل یک تیر آهن

لای آجرها خواهیم گذاشت

و تو را با قلب پر از سیمانت

به استانبولی می ریزیم

و جرزهای خانه مان را می بندیم

تا از هجوم سرما در امان باشیم

تا بی دغدغه نماز بخوانیم

آه که تو چه قدر بدبختی

و در هوای آفتابی قدم زدن را نمی فهمی

و نمی دانی که بخشش چه لطفی دارد

بی شک سال آینده سال ماست

ص: ۱۵۱

سال را ما تعیین می کنیم

حتماً باید سال کبوتر باشد

و یاد آن روز چه قدر شیرین است

که تو را در پستو دفن کنیم

و در هوای پر از فراوانی

به خدا فکر کنیم

السلام علیک یا آفتاب! (تکبیر)

**۵۶ - هوشمند علی**

زادروز: اول فروردین ۱۳۴۶

محل تولد: بندر دیر، استان بوشهر

تخلص: وامق

آثار: آتش و ارغوان و ...

زینو

بانوی دشت های دشتستان

شیر اوژن «اشکفت های جاشک»

بانوی گندمزار

بانوی جنگ،

بانوی کار

می آید

با قامتی به هیبت فریاد

گیسو سپید،

مقنعه بر سر

داغ چهار جگر گوشه

بر دل

می آید

از پشت نخلستان آتش



کل می زند و شروه می خواند:

«خبر او مد که دشتستون بهاره

زمین از خون یاران لاله زاره

خبر بر مادر پیرش رسونید

که فایز یک تن و دشمن هزاره»

زینو

بانوی گرمسیری شعر جنوبی ام

دل را میان دست فشرده

چون گرد و باد

می پیچد و می آید

در زیر گام هایش

زمین ترک بر می دارد

از هر ترک،

صد لوله تفنگ

دهان می گشاید

در چشم های روشن استوایی اش

اسب آفتاب

شیشه می کشد

زینو

بانوی افسانه های محلی

پری دوییتی های «فایز»

اینک شکسته وار

ستوار می آید

تا در مراسم تشیع پنجمین جوان شهیدش

یک نخلستان دوبیتی

شروه بسراید

ص: ۱۵۴

از کوچه های خاکی بندر

اینک صدای سنج و دمام می آید

در زیر تابوت پنجمین جوان شهیدش

دعا می خواند

و اشک می ریزد

زینو

بانوی گرمسیری شعر جنوبی ام.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

